

فصلنامه علمی ° پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۱

پراکندگی جغرافیایی امامیه در ایران دوره سلجوقی

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۲۳

تاریخ تأیید: ۹۳/۸/۱۱

محمد رضا بارانی*

هدایت نادریان**

آگاهی از جغرافیای انسانی گروه‌های مذهبی، می‌تواند به شناخت ترکیب جمعیت، ظرفیت‌های اندیشه‌ای و توان مدیریتی بزرگان آن مذهب برای گسترش باورهای خود کمک کند. مذهب شیعه که از آغاز اسلام به تدریج در ایران هوادارانی یافته بود، در دوره سلجوقیان در مناطق قابل توجهی از ایران گسترش یافت. این نکته با توجه به تعصب مذهبی سلجوقیان، بسیار قابل توجه است. محور اصلی این مقاله، شناسایی مراکز جمعیتی با اکثریت و یا اقلیت شیعی در حوزه کویر مرکزی، شمال و شمال شرقی و جنوب ایران طی قلمرو حکومت سلجوقیان، با اشاره به زمینه‌های شناخت بهتر افراد و خاندان‌های شیعه در این مناطق است.

کلیدواژگان: امامیه، اثنی عشریه، ایران، سلجوقیان، جغرافیای انسانی.

* استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء.

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه مذاهب اسلامی تهران، و مدرس دانشگاه یاسوج.

مقدمه

تشیع، یکی از دو جریان اصلی دین اسلام، از ابتدای حیات آن، به‌ویژه در ایران، با تهدیدها و موانع گوناگونی مواجه بوده است؛ اما قدرت‌گرفتن آل بویه در ایران در ابتدای قرن چهارم هجری، نقطه عطفی در زمینه گسترش و توسعه تشیع به شمار می‌آید. سیطره سلجوقیان بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی (۴۲۹ - ۵۹۰ ه.ق)، باعث شد آنان به‌عنوان حامی مذهب سنت و خلافت، به درگیری‌های نظامی با ساکنان الموت (اسماعیلیان) بپردازند و این درگیری پیش‌آمده بین مهم‌ترین رقیبان تشیع امامیه، راه را برای گسترش بیش‌ازپیش تشیع امامیه هموارتر ساخت. پس از روی کار آمدن سلجوقیان سنی‌مذهب و چالش‌های مذهبی که در این دوره وجود داشت، شیعه امامیه فارغ از درگیری‌های پیش‌آمده بین سلاجقه و شیعیان اسماعیلی، به رشد و گسترش خود ادامه داد. این پژوهش، بر آن است تا با بررسی منابع تاریخی و جغرافیایی موجود، پراکندگی جغرافیایی تشیع در دوران فرمانروایی سلجوقیان بر ایران را ترسیم نماید.

جغرافیای انسانی، رابطه متقابل انسان و عوامل جغرافیایی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در این رشته، آثار متقابل محیط بر جامعه انسانی و انسان بر محیط زندگی، مورد پژوهش قرار می‌گیرد. در این مقاله، با استفاده از منابع تاریخی و جغرافیایی، وضعیت پراکندگی جغرافیایی تشیع در ایران عصر سلجوقی، ابتدا در نواحی مرکزی و شمالی و سپس در نواحی جنوبی، از برآمدن تا سقوط سلاجقه در ایران، بررسی می‌گردد؛ با اذعان به این نکته که سایر منابع نیز در این باره راهگشا می‌باشند.

در این خصوص، سه فرضیه مطرح است: نخست: جغرافیای انسانی شیعه، در دوران سلاطین سلجوقی توسعه یافت. دوم: با وجود گسترش و برجستگی سیاستمداران شیعی در دوره سلاطین متأخر سلجوقی، در بُعد جغرافیایی، تحول چشمگیری در جنوب و حوزه شهرهای بزرگ سنی‌نشین رخ نداد و تقریباً همان چهره پیشین، با اندک دگرگونی تثبیت گردید. سوم: گسترش شیعه اثنی‌عشری از شهر قم در کویر مرکزی ایران آغاز شد و با

تلاش اندیشمندان شیعی بازمانده از نسل وزیران و فرهیختگان عصر آل بویه، تشیع در نیمه شمالی ایران و مسیر جاده ابریشم گسترش یافت.

در زمینه معرفی مناطق شیعه‌نشین ایران در دوران سلجوقیان، تاکنون پژوهش مستقلی به زبان فارسی صورت نگرفته است؛ گرچه پژوهشگرانی که در تاریخ تشیع این دوره تحقیق کرده‌اند، به این مسئله اشاره‌هایی نموده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، «باسانی» نویسنده مقاله‌ای در بخش سوم جلد پنجم کتاب *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان* (پژوهش دانشگاه کیمبریج) با عنوان «دین در دوره سلجوقی»، تنها به چگونگی تعامل جریان‌های مذهبی با یکدیگر و گسترش و پویایی هریک می‌پردازد. همچنین، رسول جعفریان در کتاب *تاریخ تشیع در ایران* فقط به صورت گذرا نکته‌هایی در این زمینه آورده، به برخی نواحی شیعه‌مذهب ایران اشاره دارد؛ ولی پراکندگی جغرافیای انسانی شیعه را ترسیم نمی‌کند. افزون بر این، دکتر سید محمد حسین منظور الاجداد در رساله دکتری خود با عنوان «امامیه در عصر سلجوقیان» به توصیف جایگاه امامیه در عصر سلجوقیان پرداخته و بیشتر به وضعیت شیعیان عراق و روابط آن‌ها با خلافت بغداد پرداخته است. وی خاندان‌های شیعه عراق، مثل آل مزید و دانشمندان شیعی حوزه‌های علمی بغداد را مورد بررسی قرار داده؛ ولی به صورت اختصاصی، شیعه امامیه در ایران را بررسی نکرده و پراکندگی جغرافیایی شیعه در این دوره را مورد توجه قرار نداده است. عباسعلی دادخواه در سال ۱۳۴۱ هـ.ش در رساله دکتری خود با عنوان «ایران و تشیع» که اکنون در کتابخانه تاریخ قم موجود است، مطالبی اندک و ناقص درباره مراکز شیعه امامیه در این دوره بیان کرده و تعدادی از علمای شیعه را نیز معرفی نموده است که البته عمده مطالب خویش را از کتاب *النقض* استفاده کرده است. با توجه به موارد پیش‌گفته، نمی‌توان به پژوهشی مستقل در موضوع جغرافیای انسانی شیعیان ایران در دوره سلجوقی دست یافت.

با تکیه بر پیشینه پژوهش مذکور، پرداختن به این موضوع ضرورت خواهد یافت و

انجام چنین تحقیقی برای شناخت علل گسترش شیعه اثنی عشریه در دوره سلجوقی به عنوان دولتمردانی با تعصبات مذهبی اهل سنت و راز ماندگاری آن، برای پژوهشگران امروزی لازم است.

یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین منابع مورد استفاده این مقاله، کتاب *التقض* تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی (متوفای بعد از ۵۸۵هـ.ق) می‌باشد. نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی رازی، این کتاب را در سال ۵۶۰هـ.ق، و در پاسخ به کتابی که شهاب‌الدین شافعی در سال ۵۵۵هـ.ق، نوشته و در آن ۶۷ نسبت ناروا به شیعه نسبت داده، تألیف کرد. کتاب شافعی با عنوان *بعض فضائح الروافض* مفقود شد؛ ولی عبدالجلیل قزوینی رازی، بخش اعظمی از آن را در کتابش *(التقض)* آورده و به نقد آن پرداخته است. عبدالجلیل، از بزرگ‌ترین واعظان و علمای شیعی مذهب در ری بود. وی بر آن شد تا تهمت‌های شهاب‌الدین شافعی را در کتاب *بعض فضائح الروافض*، نقض و رد کند. از این رو، کتاب او به *بعض مثالب النواصب فی تقض بعض فضائح الروافض* مشهور گردید و به طور خلاصه، *التقض* نامیده شد. این کتاب، نمونه ارزشمندی از نثر فارسی آن دوره است که مبانی و اصول مذهب شیعه، تاریخ بزرگان و اخبار آنان را بیان می‌کند.^۱ همچنین، نویسنده شرح حال بسیاری از شاعران را در این کتاب یادآور می‌شود و در کنار اخبار تاریخی و اجتماعی زمانش، از مراکز تعلیم و کتابخانه‌های شیعی گزارش می‌دهد. به نظر می‌رسد، نویسنده *التقض* در نوشتن کتاب خویش، اصل تقیه را رعایت کرده است.

از جمله مهم‌ترین کتبی که اطلاعات بسیار جامعی در باب سیستم حکومتی سلجوقیان و اوضاع اجتماعی آن عصر به دست می‌دهد، کتاب *سیاست‌نامه* یا *سیر الملوک* نوشته خواجه نظام‌الملک طوسی می‌باشد که در این مقاله، از کتاب فوق و آثار مهم دیگری مانند: *راحة الصدور و آیه الصدور* نوشته راوندی، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام* تألیف سید مرتضی حسنی (م ۵۹۸هـ.ق)، *مجالس المؤمنین* اثر قاضی سید نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹هـ.ق)،

العراضة فی الحکایة السلجوقیة تألیف حسینی یزدی (م ۷۴۳هـ) و آثاری از این دست، استفاده شده است.

در پایان، باید یادآوری کرد که مراد از تشیع در این بررسی، تأکید بر شیعه دوازده امامی می‌باشد و ناظر به تمام گرایش‌های شیعی در دوران مورد مطالعه نیست. به هر رو، از بررسی گزارش‌های موجود، این نکته نمایان می‌گردد که تشیع نیز همپای سایر گروه‌های مذهبی، در دوران سلجوقی، تقریباً در سراسر ایران گسترش یافته و دارای پایگاه‌هایی بوده است؛ اما بدیهی است که این گسترش، در برخی نواحی چشمگیرتر است؛ به عبارت دیگر، تکاپوهای شیعی در بعضی مناطق، به چند دلیل با موفقیت بیشتری همراه بوده است. در این مختصر، تلاش خواهد شد تا ضمن بررسی کلی مناطق مختلف، مهم‌ترین شهرها و نواحی شیعی نیز معرفی شوند.

۱. شهرهای شیعه‌نشین حوزه کویر مرکزی ایران

صاحب *فضائح الروافض* در کتاب خود نقل کرده که شهرهای شیعی چون: قم، کاشان، ورامین، ساری و اُرَم^۱ رواجی ندارند. مؤلف تقض در پاسخ، وضعیت دینی شهرهای شیعی را بیان کرده است. نویسنده *فضائح الروافض* می‌نویسد:

و در هیچ شهری که رافضیان آنجا غلبه دارند، چون بنگری دین و شریعت را آنجا جمال نباشد و جمع اهل رفض را بها نبود؛ چون قم و کاشان و آبه و ورامین و ساری و اُرَم که قرینه الموت است. بدان که خیرالعمل آشکارا زنند و در ری در مصلحگاه و در خراسان و در سبزوار جماعت نکنند. نه شرع را قوتی باشد و نه مسجدهایشان را نوری.^۲

بنابراین، از شهرهای شیعه‌نشین که در محدوده جغرافیایی نیمه شمالی کشور ایران می‌باشند، بنا به گفته یک فرد سنی که خود پیش‌تر مذهب شیعه امامیه داشته، یک نمای کلی به دست آمد. اینکه چرا با وجود مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به طوس که از خوزستان،

فارس و یزد به خراسان بوده، در کتب تاریخی اشاره نشده که آیا در این مسیر، شهر شیعه‌نشین بوده یا خیر، جای تحقیق دارد.

فهرست شهرهای شیعه‌نشین تقریباً در همه منابع یکسان می‌باشد. این یکسانی، زمینه‌ساز این تردید خواهد بود که آیا این فهرست، اقتباسی بوده و یا استقرایی؟ حال این پرسش پیش می‌آید که در کجای ایران شمار شیعیان بیش از جاهای دیگر بود؟ باید گفت، شهرهایی که بیشتر منابع در شیعه‌نشین بودن آن‌ها توافق دارند^۳، عبارت بودند از: قم، ری، آوه و کاشان. البته شهرهای: ساری و ارم که در بلاد مازندران بوده‌اند و نیز نیشابور و سبزوار، در منابع آن دوره جزء شهرهای شیعه‌نشین بوده‌اند. از همین رو، نظر پطروشفسکی، خاورشناس برجسته روس را که معتقد است: «مذهب شیعه در ایران، بیشتر در محیط روستا رواج داشته»^۴ و اقلیت شیعه «از حُسن توجه روستاییان و لایه‌های شهری برخوردار بوده است»^۵، می‌توان پذیرفت؛ اما افزودن شهری چون قزوین به فهرست شهرهای با اکثریت شیعی، جای تأمل دارد:

اثنی‌عشری‌ها بیشتر در مراکز شهری منطقه جبال، یعنی: ری، قزوین، قم، آوه

و کاشان نفوذ داشتند.^۶

(۱) ری

ری، پس از جنگ نه‌ه‌اوند، به تصرف مسلمانان درآمد و پس از آن، دین اسلام در این شهر نفوذ یافت.^۷ از آنجا که در میان یاران امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام مردمی از ری بوده‌اند، پس، تشیع در همان قرن اول به ری راه پیدا کرده است.^۸ شیعیان ری، با پادشاهی خاندان شیعه آل‌بویه قدرت و اعتبار یافتند و شاعران، دانشمندان، فقیهان و عالمان شیعی‌مذهب در آنجا ظهور یافتند. نزدیکی ری به طبرستان که مأمین و پناهگاه علویان بود، باعث کثرت حضور علویان در ری شد. مهاجران علوی که به ری وارد می‌شدند، چهار دسته بوده‌اند؛ نخست، آنان که از جور و ستم اموی‌ها به این سو آمده بودند. دوم، آنان که در جریان ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام به ایران و ری کوچ کردند. سوم، فعالان بر ضد خاندان

عباسی که پس از شکست به این نواحی می‌آمدند و چهارم، کسانی که در هنگام ظهور علویان در طبرستان، در این نواحی استقرار یافتند.^۹ پس از اینکه علویان آوازه ولایت و عهدنامه مأمون بر ولیعهدی امام رضا علیه السلام را شنیدند، تعدادی از آن‌ها به ری رسیدند و پس از شنیدن خبر شهادت امام رضا علیه السلام، در کوهستان دیلم و طبرستان پراکنده شدند.^{۱۰} قبر حمزه، فرزند موسی بن جعفر علیه السلام که در ری می‌باشد، توسط حضرت عبدالعظیم الحسنی (متوفای ۲۵۲هـ.ق)، پس از آمدن به ری در نیمه قرن سوم، زیارت شده است. این قبر، همواره برای شیعه و سنی زیارتگاه بوده است.^{۱۱}

با این حال، مقدسی که در زمان آل بویه می‌زیسته، از تشیع مردم ری سخنی به میان نیاورده است؛ اما شاید دلیل آن، قدرت و حاکمیت شیعه در دوران آل بویه بوده که نیازی به منازعه با سایر مذاهب نداشته و بی‌تقیه زندگی می‌کرده‌اند. با وجود گفته‌های مقدسی، شکی نیست که مردم ری بیشتر شیعه بوده‌اند؛ چنان‌که وقتی محمود غزنوی در سال ۴۲۰هـ.ق بر آنجا دست یافت، با آنان به خشونت و آزار رفتار کرد.^{۱۲} همه منابع به‌جای‌مانده از دوران سلاجقه اعتراف دارند که پس از روی کار آمدن سلجوقیان، شیعه کثرت یافت و عظمت پیش از هجوم غزنویان را در ری به دست آورد. این مطلب را می‌توان از تعداد قابل توجه محله‌های شیعه‌نشین این شهر اثبات کرد. عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب *التقض شیعیان ری* را محله‌به‌محله نام برده است و می‌نویسد:

لشکر آل مرتضی، دانی که باشد؟ شیرمردان قلیسان باشد و سپهسالاران در

عایش و سادات در زاد مهران و جوانمردان در مصلحگاه و معتقدان در رشقان

و...^{۱۳}

البته باید توجه داشت که ری در مسیر جاده معروف ابریشم واقع شده بود و دارای مرکزیت سیاسی و علمی بود. بنابراین، شیعه امامیه مثل سایر گروه‌ها و مذاهب، سعی داشت تا این نقطه را که چهارراه تمدن اسلامی در میان شرق و غرب و شمال و جنوب بود، در اختیار داشته باشد. ابن طباطبا نویسنده کتاب *منتقلة الطالبية* تعداد بسیاری از

شخصیت‌های علوی و خاندان‌های آنان را که در ری ساکن شده‌اند، آورده است. وجود مراقد امامزادگان در یک محل، زمینه‌ساز اجتماع شیعیان در آن محل می‌شد. این مسئله، به‌خصوص زمانی بود که علوی مدفون گردیده یا به دست دشمن کشته شده و یا به لحاظ علمی و معنوی، از موقعیتی ویژه برخوردار بوده باشد. قوامی رازی درباره امامزاده مقتولی که در محله زعفران‌جای در ری مدفون بوده و اختصاص به شیعیان داشته، چنین سروده است:

میر امامزاده که چون او نیافرید تا از عدم خدای همی بنده آورد
 از شوم قتل آن تن بی‌سر بدیع نیست گر جویبار سرو سرافکننده آورد
 بنگر چه صعب درد بود قتل درد اوی کان تیر شب ز روز درخشنده آورد
 آرد به زعفران‌جا هر سال گریه‌ها آن زعفران که خاصیتش خنده آورد^{۱۴}

باید به این نکته توجه داشت که سرزمین جبال - منطقه‌ای میان ری و اصفهان و همدان - برای هر سه گروه شیعه، یعنی: امامیه، زیدیه و اسماعیلیه مورد توجه و اهتمام بود؛ ولی شورش و قیام خاصی از امامیه دیده نشده است. هم‌زمان بیشتر فعالیت‌های علمی، به امامیه تعلق داشته است؛ به طوری که آنان در محلات و مراکز اصلی خود در میانه شهر ری به تبلیغ عقاید خویش می‌پرداختند. مؤلف *التقص* که خود ساکن ری بوده، می‌نویسد:

و کدام دوشنبه باشد که در مجلس ما از ده و بیست و پنجاه و پانصد
 منقبت خوان و عالم و بازاری از حنفیان و شافعیان کمتر باشند و می‌شنوند و
 بعضی می‌نویسند.^{۱۵}

باقی ماندن امامیه در ری، حکایت از عمق نفوذ شیعه امامیه و مقبولیت آن‌ها در این دیار دارد. البته تشیع ری، مدیون آل بویه و استقرار آن‌ها در ری و نزدیکی این شهر به قم می‌باشد. از میان دولتمردان آل بویه، رکن‌الدوله، ری را به‌عنوان مقر حکومت خویش قرار داد و در آبادانی آن کوشید.^{۱۶} صاحب بن عباد شیعی، یکی از افرادی بود که با اقدامات

خود فرهنگ شیعی را در ری تقویت کرد. بیش از نیمی از اشعار وی، در ستایش اهل بیت علیهم السلام است.^{۱۷} او با کنار گذاشتن مخالفان اهل بیت علیهم السلام و نزدیک کردن شیعیان و معتزلیان، فضای مذهبی ری را به نفع تشیع تغییر داد.^{۱۸} ارتباط خاندان بابویه با عالمانی چون شیخ صدوق و حضور برخی از ایشان در ری، باعث شد تا ارتباط قم و ری و به تبع مذهب شیعه امامیه در ری تقویت گردد.

طغرل سلجوقی در سال ۴۳۴ ه‍.ق به ری آمد و در سال ۴۴۷ ه‍.ق بقایای آل بویه را نیز در بغداد برانداخت.^{۱۹} دو محله شیعه‌نشین ری که نقش مهمی در توسعه فرهنگ شیعی در این شهر بر عهده داشته‌اند، عبارت‌اند از: مصلحگاه و زاد مهران.^{۲۰} البته به غیر از این دو محله، عبدالجلیل از محله: رشقان، یلسان و عایش هم نام برده است.^{۲۱} محله زعفران نیز یکی از محله‌های شیعه‌نشین ری بوده است.^{۲۲} مهم‌ترین این محلات، محله مصلحگاه یا در مصلحگاه بوده است که توسط راوندی در شعری مورد مذمت قرار گرفته است:^{۲۳}

خسروا هست جای باطنیان قم و کاشان و آبه و تفرش
آب روی چهار یار بدار واندیرین چار جای زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه تا چهارت ثواب گردد شش

محلات شیعه‌نشین، همان بخش قدیمی و سنتی شهر بوده و محلات سنتی‌نشین ساختی جدید داشته‌اند. البته در دوران آل بویه، محله‌های شیعه‌نشین به رونق رسیده، تجدید عمارت شده‌اند.^{۲۴} به نظر می‌رسد، شیعیان ری از ساکنان قدیمی ری بوده‌اند؛ چه اینکه وجود بقعه عبدالعظیم، امامزاده حمزه و امامزاده عبدالله در قسمت ری قدیم، نشان از این واقعیت دارد که خانواده‌های اصیل ایرانی، ضمن پذیرفتن علویان رانده‌شده از امویان و عباسیان و پناه‌دادن به آن‌ها، مذهب شیعه را پذیرفته‌اند. برخی تصریح دارند: «قسمتی از پهنه غربی، تمامی عرصه جنوبی و بخشی از جنوب شرقی ری»، به شیعیان تعلق داشته است.^{۲۵}

با مقایسه محلات شیعه‌نشین با سایر محلات شهر، بخش تحت تملک شیعیان، بیشتر

از بخش تحت تملک سایر مذاهب بوده است.^{۲۶} این محلات، بیشتر در مسیر راه منتهی به قم بوده که ارتباط تنگاتنگ مذهبی این دو شهر را نشان می‌دهد. شهر ری به جهت آنکه در مسیر جاده شرق به غرب و شمال و مرکز ایران قرار گرفته بود، جایگاه هر دو گروه شیعه و سنی بوده است. این تقابل مذهبی در شهر ری، باعث ایجاد محلات، مساجد، مدارس و مراکز فرهنگی خاص شیعه یا سنی شده بود؛ مثل: مدرسه فقیه علی جاسبی، مدرسه خواجه عبدالجبار مفید، مدرسه کوی فیروز، مدرسه خواجه امام رشید و مدرسه شیخ حیدر مکی. این مدارس، از آن شیعیان بوده و فرقه‌های حنفی و شافعی نیز در محلات خود، صاحب مدارس جداگانه‌ای بوده‌اند.^{۲۷} همین ارتباط و نزدیکی جغرافیایی، تا حدودی باعث نشر و بسط تشیع در محلات جنوب ری شد و با تأثیرپذیری از قم، این محله‌ها به تشیع امامی گرویدند. اوج‌گیری تشیع در ری، باعث شد که روستاهای اطراف نیز تا زمان مستوفی، به جز چند روستا، به تشیع گرایش یابند.^{۲۸}

روستاهای ری که به تشیع گرویدند، شامل قریه: راشده، شنست، قوه‌د علیا، دوریست، کلین و قصران می‌باشند. تهران کنونی نیز یکی از روستاهای شیعه‌نشین اطراف ری بوده است.^{۲۹} البته به قول یاقوت حموی در کتاب *معجم البلدان*، در سال ۶۱۷هـ.ق شهر ری به ویرانی ناشی از نزاع بین مذاهب گرفتار شده و سبب خرابی آن را چنین می‌نویسد:

در شهر ری، سه طایفه ساکن بودند؛ شافعیه که اندک بودند، حنفی‌ها که از آن‌ها بیشتر بودند و شیعه که سواد اعظم بودند؛ زیرا که نصف اهل شهر شیعه بودند و اهل روستا اکثر شیعه بودند... و حرب و قتال میان ایشان امتداد یافت، تا [اینکه] آخر، حنفیه و شافعیه بر شیعه غالب آمدند و ایشان را برانداختند.^{۳۰}

در کتاب *التقص* آمده که شیعه ری، بیشتر از سنیان آنجا بوده است. نویسنده کتاب *التقص*، این گفته مؤلف *فضائح الروافض* (شهاب‌الدین شافعی) را در کتاب خود بیان کرده: «در مقابل تعریض شیعه ری گفته که مذهب شهر نباید داشتن، بلکه مذهب حق باید داشتن و بلکه در ری، اغلب رافضی‌اند. مغرور نباید بودن که به عدد، اعتبار نیست.»^{۳۱} از

همین سخن، فزونی شیعیان امامیه در ری و در قرن ششم به دست می‌آید. همان‌طور که اشاره شد، عبدالجلیل در کتاب *التقض*، شیعیان ری را محله‌به‌محله نام برده است و می‌نویسد: «لشکر آل مرتضی، دانی که باشد؟ شیرمردانِ فلیسان باشد و سپهسالارانِ درِ عایش، و ساداتِ درِ زاد مهران، و جوانمردانِ درِ مصلحگاه، و معتقدانِ درِ رشقان و...»^{۳۳} گفتنی است که فلیسان، یکی از دروازه‌های معروف ری بوده است. محلات شیعه‌نشین ری در قرن ششم، عبارت بوده است از: قسمتی از مغرب باطان، درِ رشقان، درِ عایش، درِ مصلحگاه، دروازه آهنین، دروازه جاروب‌بندان، دیرینه قبه، قسمتی از شمال و جنوب روده، زاد مهران، زعفران‌جای، فخرآباد، قسمتی از مشرق فلیسان، کلاهدوزان، کوی اصفهانیان، کوی فیروزه، ناهک یا ناهق، مشهد امیرالمؤمنین، سرداب.^{۳۳}

(۲) قم

همه منابع با تعابیر گوناگون، بر تشیع مردم قم گواهی داده‌اند. اگرچه نویسندگان پیش از اصطخری، مانند: ابن خردادبه، قدامه بن جعفر، ابن رسته، یعقوبی، ابن فضلان و مسعودی در این باره سکوت کرده‌اند، اما اصطخری به صراحت اعلام داشته است: «مردم قم، مذهب شیعت دارند و اصل ایشان، بیشتر از عرب است.»^{۳۴} در تاریخ قم که به گفته نویسنده آن، نخستین کتاب مدون در باب احوال و اخبار این شهر است، اخباری در فضیلت آن آمده است. نویسنده، فصل مهمی را به «ذکر جمعی از طالبیه که به شهر قم و اطراف آن نزول کرده و وطن گرفته، بر نسق امامت و ترتیب نسب علوی» اختصاص داده است.^{۳۵}

در واقع، شهر قم را باید نخستین شهر شیعی در حوزه‌های دانست که به نام ایران شناخته می‌شود؛ زیرا پیشینه تشیع آن، به ربع آخر قرن اول هجری بازمی‌گردد؛^{۳۶} درحالی‌که ایران هنوز گرفتار کشمکش بین پذیرش اسلام و باقی‌ماندن بر دین آبا و اجدادی خود بود، قم با سکونت اعراب اشعری در آن^{۳۷}، مشی مذهبی خود را هم برگزید. بنابراین، اینکه بعضی‌ها مدعی هستند ایرانیان مذهب شیعه را به دلیل نزدیک‌بودن به

سنت پادشاهی موروثی پذیرفته‌اند^{۳۸}، نظریه‌ای تقریباً نادرست می‌باشد؛ چون مهاجرت اعراب اشعری از کوفه که مرکز تشیع در عراق بوده، پایه‌گذار ورود تشیع به قم و سپس ایران شده است. بر اساس آنچه در تاریخ قم آمده، حمزه بن یسع بن سعد اشعری، نخستین کسی بوده که شهر قم را به صورت کوره درآورده است؛ بدان معنا که «منبر در آن بنهاد» و والی و حاکم برای آن مقرر گردید.^{۳۹}

موسی بن عبدالله بن سعد اشعری که نخستین شیعه در این خاندان معرفی شده، به‌عنوان صحابی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام یاد شده است.^{۴۰} تشیع امامی قم، از چنان شهرتی برخوردار بوده که در تمامی آثار جغرافی‌دانان قرن چهارم به بعد، به آن اشاره شده است. یاقوت حموی، ضمن بحث مفصلی که از تاریخ تأسیس این شهر دارد، از آن به‌عنوان شهری که هیچ سنی در آن نیست، یاد کرده است؛ «لا يوجد بها سنی قط.» سپس داستانی را آورده است که نشان می‌دهد، مردم شهر به‌اصرار حاکم سنی، ابوبکر نامی را یافتند و به خدمت آوردند.^{۴۱} قزوینی، ضمن بیان داستان فوق، نوشته است: «شهری است بزرگ و آبادان...» مذهب ساکنان قم، تشیع است، دوازده امامی هستند و در مذهب غلو می‌کنند.^{۴۲}

در عهد مؤلف کتاب *التنض*، حکومت سلجوقی قم را به اقطاع به امیر «غازی‌زاده صتامز بن قایماز الحرمی» زنده تا سال ۵۵۵هـ.ق، و امیر قم تا شروع سلطنت سلطان ارسلان‌شاه بن طغرل^{۴۳} داده بود. با وجود تصور پدی که سنی‌های حنفی از شهر قم داشته‌اند، به دلیل آنکه اهالی شهر قم خلفا و سلاطین سنی را غاصب خلافت و یاور غاصبان می‌دانستند، چندان از امر استقبال نمی‌نمودند؛ اما این فرد که اتفاقاً خود سنی حنفی بوده، موفق به برقراری ارتباط صمیمانه‌ای با مردم قم می‌شود؛ به‌طوری‌که در نامه‌ای، رضایت خود را از اهالی قم چنین بیان می‌کند:

اهل قم، از خدای تعالی به نزدیک ما ودیعت‌اند و ما را رعیتی مبارک‌اند و

تا شهر قم نامزد دیوان ما کرده‌اند، هر روز ما را منزلتی و رتبتی پدید آمده است

و ما ایشان را بغال کرده‌ایم.^{۴۴}

تشیع یکپارچه مردمان قم، در تمامی ممالک امری شناخته شده بود و دلیل عمده‌اش این است که هیچ شهری در آن زمان وجود نداشت که این چنین به طور کامل بر تشیع امامی باشد. صاحب کتاب *التقض* که بیشترین اطلاعات تاریخی در مورد وضعیت شیعه امامیه در دوران سلجوقی را ارائه می‌دهد، از قول مخالفان تشیع آورده است که درباره تشیع قم و کاشان می‌گفتند: «حمد لله که ما مسلمانیم / نه ز قمیم و نه ز کاشانیم».^{۴۵}

خواجه نظام‌الملک که خود از مخالفان شیعه است، ضمن اشاره به نپذیرفتن وزرا و دیوانیان شیعه‌مذهب توسط سلاطین اولیه سلجوقی، به تشیع اهالی شهرهای: قم، ری، آبه و کاشان اذعان می‌کند.^{۴۶} قزوینی در *التقض* درباره این شهر می‌گوید:

معلوم است، در شهر قم که همه شیعه‌اند، آثار اسلام و شعار دین و قوت اعتقاد چون باشد؛ از جوامع که بلفضل عراقی کرده است بیرون شهر، و آنچه کمال ثابت کرده است در میان شهر، و مقصوده‌های بازیئت و منبرهای باتکلف و مناظرهای رفیع و کراسی علما و نوبت عقود مجالس و کتابخانه‌های ملی و از کتب طوایف.^{۴۷}

شهر قم در این دوران، یک پای ثابت حاضر در جنگ قدرت بین وزیران، مستوفیان، دبیران و سایر عوامل درباری بوده است. تقریباً این جنگ قدرت بر سر وزارت، از اواخر دوران وزارت نظام‌الملک شروع شده و تا سقوط طغرل سوم در سال ۵۹۰هـ.ق ادامه داشته است؛ مثل درگیری بین نظام‌الملک و فرزندانش با تاج‌الملک و مجدالملک براوستانی.^{۴۸} در دوره سلجوقی، قم و مردم آن، نقش مهم و بارزی در حفظ فرهنگ شیعه داشته‌اند. عالمان و مردان نامی بزرگی از شیعیان قم و اطراف قم، در دربار سلاطین سنی سلجوقی نفوذ کرده‌اند و ضمن حفظ موجودیت شیعه، به رشد و پیشرفت آن در قرون پنجم و ششم هجری کمک قابل توجهی نموده‌اند؛ مثل مجدالملک قمی^{۴۹}، شرف‌الدین ابوطاهر بن سعد القمی که وزیر سلطان سنجر بود و نیز کمال ثابت.^{۵۰} در شهر قم و دیگر شهرهای

شیعه‌نشین، بسیاری مدارس و مساجد که محلی برای کسب علم بوده‌اند، نمونه آشکار نفوذ فرهنگ شیعی در این دوره است.

از آنجا که اصفهان به تعصب در سنت مشهور بوده و در بیشتر ایام پایتخت سلاطین سنی سلجوقی بوده، رقابت مذهبی شدیدی بین اصفهان و قم وجود داشته است. در کتاب *التقص* آمده که شخصی از اهالی اصفهان، از یک قمی پرسید: از کدام شهری؟ گفت: من از شهر دندان‌کنانم. مرد اصفهانی با درماندگی، از نامفهوم بودن جواب او سؤال می‌کند. قمی گفت: معنا آن است که چون بگویم از قم، گویی آه. از اینجا معلوم می‌شود که قمی نباشد، مگر شیعی و اصفهانی نبودی، مگر سنی.^{۵۱}

در *مجالس المؤمنین* آمده است که عمران نامی را در قم می‌زدند. کسی گفت: چون عمر نیست، چرا او را می‌زنید؟ دیگری گفت که او عمر است و الفونون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده است. وی نقل کرده که در معاملات تجاری بین اهالی قم و اصفهان، به سبب آنکه قمی‌ها صحابه را سب می‌کرده‌اند، درگیری به وجود می‌آمده است.^{۵۲}

با وجود آنکه مؤلفان شیعی عصر سلجوقی سعی دارند که وجود درگیری بین شیعیان امامی و اهل سنت را کم نشان دهند، اما وجود این درگیری‌ها بین ساکنان دو شهر قم و اصفهان که هرکدام در ابراز تمایلات مذهبی خود افراط نشان می‌داده‌اند، اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ البته بیشتر این داستان‌ها و اشعاری که در این مضامین ساخته شده، گرچه آیینی تمام‌نمای اختلاف‌های مذهبی آن عصر بوده، اما تقریباً غیرواقعی می‌باشد؛ زیرا چنین داستان‌هایی، در مورد شهرهای دیگر نیز گفته شده است.

(۳) کاشان

کاشان، چون دیگر مناطق مرکزی ایران، توسط اعراب به‌زور فتح شد. در تاریخ قم آمده

است:

ابوموسی اشعری، به دست بعضی از رؤسای لشکر خود، رستاق قاشان را

به جنگ فتح کرد. و نیز گویند که نفس کاشان را نیز ابوموسی اشعری فتح

کرده است.^{۵۳}

کاشان، همواره جزء دارالایمان قم بوده و بعضی از روستاهای آن، از توابع اصفهان و بعضی از توابع قم بوده‌اند؛ اما والی کاشان و اصفهان، یکی بوده است. بنا بر اعتراف بیشتر منابع، مردم کاشان از همان سده اول، شیعه‌مذهب بوده‌اند؛ البته تأثیرپذیری اهل این شهر، از قم و پس از مهاجرت اشعری‌ها به قم بوده است.

در منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی که غالباً در قرن ششم نوشته شده‌اند، شهر کاشان به تشیع شهرت دارد؛ از جمله یاقوت حموی (م ۶۲۶هـ.ق) ذیل نام «قاشان» می‌نویسد: «اهل آنجا، همه شیعه امامی‌اند.»^{۵۴} مؤلف همین کتاب، معتقد است که مهاجرت خاندان عبدالجبار طوسی و سادات راوندی (ازری)، موجب ازدیاد شیعه این شهر شده است. این نظر درستی است؛ اما نقش همسایگی این شهر با قم را نیز نباید نادیده گرفت. در ادامه، وی وضع فرهنگی شهر و تربیت عالمان شایسته‌ای را که به مناصب مهم وزارت سلاطین سلجوقی رسیدند، دلیل پیشرفت تشیع در این شهر می‌داند.^{۵۵} فخرالدین طاهر بن الوزیر معین‌الدین کاشی، یکی از این وزرا می‌باشد که خود، فرزند وزیر معین‌الدین مختص‌الملک کاشی بود و تربیتی عالی یافته بود. در ذیل *نفتة المصدور* می‌خوانیم:

عز الملک، فخر الملک، پسر معین‌الدین ابونصر کاشی را بیاورد و دیوان

عرض به وی تفویض کرد. معین‌الدین، وزیر سلطان سنجر بود.^{۵۶}

مطلب فوق، ما را متوجه این نکته می‌کند که وزرای شیعی، نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد اهداف شیعه در سراسر ایران دوره سلجوقی داشته‌اند.

قزوینی رازی، در کتاب *التنصی* تشیع مردم کاشان را تأیید کرده، می‌نویسد: «در کاشان، یک جامع وجود دارد که شیعیان در آن، نماز آدینه به جای می‌آورند.»^{۵۷} *مجالس المؤمنین* از *معجم البلدان* نقل کرده: کاشان، شهری است نزدیک به اصفهان، و در آنجا طبق و کاسه کاشی می‌آورند و مردم آنجا، همگی شیعه امامیه‌اند. در ادامه، قول سمعانی را از کتاب *الانساب* نقل کرده گفته:

کاشان، شهری است نزدیک به اصفهان که تا آنجا سی فرسخ راه است و مردمانش، همه شیعه‌اند و اهل فضل و علم، در میان ایشان بسیار زیاد است. حضور سید قاضی ابوالرضا فضل‌الدین بن علی العلوی الحسینی الکاشانی رسیدم و چند حدیث از او شنیدم و نوشتم و چند قطعه از شعر او نیز نوشتم.^{۵۸}

او حتی آیه تطهیر را که بر سردر منزل این عالم بوده، دیده است.^{۵۹}

نکته مهم اینکه تأثیرپذیری کاشان، از قم و ری بیشتر بوده تا اصفهان سنی، و این تأثیرپذیری، در زمینه مذهب شیعه نمود بیشتری داشته است. در واقع، قم، ری و کاشان، یک مثلث را در قسمت جبال برای دفاع و نشر و گسترش تشیع تشکیل داده بودند و در زمان سلجوقیان، این وظیفه سنگین را عالمان، دانشمندان، وزیران و فقیهانی از این سه شهر و به خصوص قم و کاشان، به نیکوترین شکل انجام داده‌اند. در بحث وزرای شیعی عصر سلجوقی، ما با نام‌هایی سروکار داریم که از کاشان و قم برخاسته‌اند. مدارس فراوانی در کاشان عصر سلجوقی وظیفه تربیت این بزرگان را بر عهده داشته‌اند. وجود مقابر امامزادگانی چون امامزاده علی بن محمد الباقر در یارکرز، باعث توسعه تشیع در کاشان شده است؛ البته خرافاتی نیز در بین مردم شیعه کاشان و البته مردم عوام دوره سلجوقی وجود داشته است؛ مثل این مورد که مؤلف *مجالس المؤمنین* از قول میرمخدوم شریفی شیرازی در کتاب *نواقض الروافض* آورده که اهل کاشان را گمان است که ابولولو، قاتل عمر، پس از کشتن عمر، به کاشان آمده و در آنجا وفات یافته است. مزار او که در خارج کاشان به «بابا شجاع‌الدین» مشهور است، مورد زیارت عوام و اوباش شهر کاشان در روز ۲۶ ذی‌حجه، یعنی سالروز قتل عمر، قرار می‌گیرد و این زیارت، همراه آداب خاصی می‌باشد که نشان از جهل عوام و اوباش و تعصب کورکورانه آن‌ها بوده است.^{۶۰}

قزوینی رازی، کاشان عهد سلجوقی را طوری توصیف کرده است که می‌توان در کنار قم، به آن لقب «دارالعلم شیعه» داد؛ البته این گفته‌ها حقیقت دارد؛ زیرا باعث اظهار نگرانی شدید خواجه نظام‌الملک از حضور گسترده شیعه در این شهر شده است.^{۶۱}

از نظر راوندی نیز حدود چهل سال پس از صاحب *التقض علت نابسامانی و خرابی* اواخر دولت سلجوقیان را ناشی از رشد شیعه در شهرهایی مثل کاشان دانسته است. وی، حتی موفقیت خوارزمشاه را در تسخیر کاشان به گردن شیعه انداخته است.^{۶۲} البته در سراسر تاریخ سلجوقیان - به جز خدمات قابل تقدیر وزیران شایسته‌ای که از کاشان برخاسته بودند و خود را در خدمت توسعه سلطنت سلجوقیان قرارداد داده بودند و البته هم‌زمان به رشد تشیع هم کمک می‌کردند - هیچ گزارشی مبنی بر توطئه اهل کاشان بر ضد حکومت گزارش نشده است.

قزوینی در *آثار البلاد، متعصبانه*، اهل کاشان را غالی در تشیع می‌داند. او از کتابی که احمد بن علی بن بابیه کاشانی راجع به مذهب شیعه تألیف کرده، مطالبی را در اثر خود نقل کرده است. در این کتاب، وقتی به بحث درباره حضرت مهدی موعود(عج) می‌رسد، می‌نویسد:

اهل شهر ما، عجیب‌اند؛ به جای منتظر ماندن تا امام زمان آید، توگویی برید آمده و نامه از مهدی آورده که فردا به قاشان آییم. هر روزه بامداد پگاه، شاکی‌السلح بر اسبان سوار می‌شوند، به بیرون شهر می‌روند. هرگاه خورشید از آسمان بالا آمد، یعنی آفتاب برآمد، به خانه‌ها برمی‌گردند و می‌گویند امروز هم تشریف نیاورد.^{۶۳}

شیعه عصر سلجوقی، با توجه به کثرت عالمان و دانشمندان شیعی آن دوره و همچنین، میراث مکتوب باقی‌مانده از دوره آل بویه و حوزه‌های قم و بغداد و این اواخر حوزه حله، نباید صاحب چنین اندیشه‌هایی باشد؛ اما فضای عمومی آن روزها، بر ضد مذهب شیعه و در صدد تخریب آن بوده و *آثار البلاد و اخبار العباد* قزوینی نیز از این قاعده جدا نیست.

منابعی که پس از انقراض سلاجقه عراق نگارش یافته‌اند، در باب رستاق‌های کاشان می‌نویسند: بیشتر آن‌ها، سنی بوده‌اند. در *تبصرة العوام* آمده است: «رستاق‌های کاشان،

حنفی بر طریق نجاری هستند.^{۶۴} قزوینی در *آثار البلاد*، روستای ماه‌آباد، از توابع کاشان را در شمار مناطقی آورده که مذهب شیعه دوازده امامی دارند.^{۶۵} مستوفی، بدون استثنا، همه هجده پارچه روستای کاشان را که بیشتر آن‌ها معظّم بوده‌اند، سنّی‌نشین قلمداد کرده است.^{۶۶} «بارتولد» نیز با توجه به همین یافته‌ها می‌نویسد: «اهالی کاشان در قرن چهاردهم [میلادی] شیعه بودند؛ هرچند اکثریت سکنه قرای اطراف، با سنّی‌ها بودند.»^{۶۷} عبدالجلیل در توصیف شیعیان بلاد مختلف، شیعیان کاشان را با لفظ «وزیران قاشان» یاد می‌کند و البته این وزارت شیعیان کاشانی و قمی، چنان باعث ناراحتی سنّیان آن دوره شده که صاحب *فضائح الروافض* که کتاب خود را در نقد شیعه نوشته است، می‌نویسد: «و در عهد برکیارق و سلطان محمد، ابوالفضل براوستانی و بوسعد هندوی قمی، مستوفی بودند و آن دستاریندان از قم و کاشان و آبه، چنان مستولی بودند بکرد و رفت (کردار و رفتار)!»^{۶۸}

عبارت فوق، توصیفی است از قدرت‌گرفتن وزراء، سیاست‌مداران و علمای شیعی در دوره سلاطین متأخر سلجوقی در مقایسه با دوره سلاطین متقدم سلجوقی (طغرل، آلبارسلان و سلطان ملک‌شاه)؛ البته شیعه امامیه، نقش کمتری در معادلات قدرت ایفا می‌کرد.

در مسیر بین قم و کاشان با فاصله تقریبی دوازده کیلومتری از کاشان، راوند که یکی از مراکز تشیع در نواحی جبال بود، قرار داشته است. عالمان شیعی فراوانی از راوند کاشان، در نشر تشیع در دوره سلجوقی کوشیده‌اند که عموماً از دو خانواده قطب‌الدین راوندی و فضل‌الله راوندی می‌باشند. اسامی این عالمان راوندی قرن ششم، در فهرست منتجب‌الدین یاد شده‌اند. مهم‌ترین عالمان شیعی راوند، قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳هـ.ق)، فضل‌الله راوندی (متولد ۴۸۳هـ.ق و متوفای بعد از ۵۷۲هـ.ق) و فرزندانش، یعنی: سید کمال‌الدین (م ۵۵۰هـ.ق)، سید عزالدین علی (م ۵۲۴هـ.ق) و تاج‌الدین ابوالفضل محمد (نامشخص) می‌باشند.^{۶۹} قطب‌الدین راوندی، مؤلف کتاب‌های زیر می‌باشد:

در تفسیر، کتاب‌های *امّ القرآن* و *اسباب النزول*؛ در کلام، کتاب *جواهر الکلام*؛ در حدیث،

کتاب شرح شهاب الاخبار قضاعی و در فقه، کتاب فقه القرآن.

وی، کتاب الخرائج والجرائح را در کرامات پیامبر و ائمه معصومان علیهم السلام نوشته است. این کتاب، نشان دهنده مذهب او، یعنی تشیع امامی می‌باشد.^{۷۰} وجود این همه عالم شیعی و تألیفات قوی آن‌ها در راوند کاشان، ما را به این مطلب می‌رساند که کاشان و توابع آن، ستون محکمی برای شیعه اثنی عشری در عصر سلجوقی بوده‌اند.

(۴) آبه / آوه

نویسنده *النتقض آبه* را شهری کوچک توصیف کرده است؛ اما آن را صاحب مسجد جامع معرفی نموده است که نماز جمعه و جماعت در مساجد آن مرتب برقرار می‌باشد. وی اضافه می‌کند که عید غدیر و سایر اعیاد اسلامی و مراسم شب‌های قدر و عزاداری عاشورا، در آنجا همیشه برگزار می‌شود و از مدارس آن که شامل «عزالملکی» و «عرب‌شاهی» می‌باشند، نام می‌برد. در دوره سلجوقی، امامزادگانی چون: امامزاده عبدالله موسی، فضل و سلیمان که از اولاد امام کاظم علیه السلام می‌باشند نیز مورد زیارت مردم آبه قرار می‌گرفته است.^{۷۱} *مجالس المؤمنین* از قول صاحب *معجم البلدان* گفته که آوه یا آبه، قریه‌ای است از ساوه که البته در مقابل ساوه قرار می‌گرفته و اهالی شیعه آنجا، همیشه بر سر مذهب با اهالی سنی ساوه جنگ داشته‌اند. وی فاصله آوه تا ساوه را دو فرسخ می‌نویسد و از تعصب و نزاع همیشگی میان این دو شهر تا سال ششصد هجری حکایت می‌کند.^{۷۲} نویسنده *مجالس المؤمنین* سپس در فضیلت آبه و ساکنانش حکایتی را از شب معراج نقل می‌کند.

در *آثار البلاد* درباره آبه چنین آمده است: آبه، شهرکی است نزدیک ساوه. اهل آبه، از غلات شیعی هستند و با اهل ساوه که همه سنی هستند، میانه‌شان شکر و آب است.

قاضی ابونصر میمندی در این باره دو بیت عربی دارد؛ بدین معنا:^{۷۳}

گفتند ساکنان آبه دوستی را سزاوارند که شاعر و ادیبانش مفاخر روزگارند

گفتم دشمن دوستم یار خود نمی‌شناسم اینان دشمن آنان‌اند که با رسول‌الله یارند

تاریخ کامل مطلبی دارد مبنی بر اینکه یکی از دلایل کشته شدن صدقه بن مزید به دست سلطان محمد سلجوقی، پناه دادن وی به ابودلف سرخاب کیخسرو و حاکم ساوه و آبه بوده است. سپس می نویسد که پس از اسیر شدن حاکم، او از سلطان امان خواست و سلطان گفت:

من با خدای خود عهد کرده‌ام که هرگز اسیری را نکشم؛ اما اگر ثابت شود

که باطنی هستی، تو را خواهم کشت.^{۷۴}

اتهام باطنی بودن در این دوره، دستاویزی بوده برای نابود کردن مخالفان دستگاه سلجوقی، و این حاکم، قطعاً شیعه بوده که به صدقه پناهنده شده است. جنگ فرقه‌ای و رقابت مذهبی میان ساوه و آوه، این دو را روبه‌روی همدیگر قرار داده است. البته این جنگ، بیشتر در ادبیات آن دوره خود را نشان داده است. منابع سنی، از بدمذهبی مردم آبه سخن گفته‌اند و منابع شیعی، به تشبیه‌گرایی اهالی ساوه اشاره کرده‌اند؛ مثلاً راوندی در کتاب خود، از «عوانان و غمازان و بددنیان ظالم» آبه یاد کرده و از شاه وقت می‌خواهد آبه و دیگر شهرهای شیعه‌نشین را به آتش کشیده، ثواب اخروی را نصیب خود سازد.^{۷۵} یاقوت حموی نیز آورده است:

مردم ساوه، سنی شافعی هستند و مردم آبه، شیعه امامی. و بین آن دو، نزاع

واقع است.^{۷۶}

از دیگر نکته‌های جالب در مورد اهالی آبه در منابع عصر سلجوقی که به‌وفور از آن‌ها صحبت می‌شود، یکی جریان دهخدا یحیی دبیر آردم که اهل آبه و شیعه بود و جاسوسان خبر آن را به آل‌بارسلان داده بودند که در نهایت، باعث خشم وی و معزول و مصدوم شدن دبیر می‌شود.^{۷۷} و دیگری قتل سعدالملک، وزیر محمد بن ملک‌شاه که وی نیز اهل آبه و شیعه‌مذهب بود. سنیان، وی را به باطنی‌گری متهم کردند و سرانجام اعدام شد.^{۷۸} دو تن از عالمان سید این شهر، سید ابوالفتح الاوی الحسینی و سید ابوعبدالله، در آوه استاد بوده‌اند.^{۷۹} در الفهرست با تصحیح ارموی، به اسامی سید فخرالدین بابا بن محمد

علوی حسینی آبی و موفق‌الدین حسن بن محمد بن حسن معروف به خواجه آبی که دومی در روستایی از توابع ری سکونت داشته، برمی‌خوریم.^{۸۰}

(۵) ورامین

یکی دیگر از شهرهای شیعه‌نشین در ایران دوره سلجوقی، شهر ورامین است. مردم ورامین، به علت نزدیکی به ری و همچنین طبرستان و قم، به تشیع گرویده‌اند.^{۸۱} البته حضور سادات در این مکان، مزید بر علت بوده تا ساکنان این شهر به تشیع علاقه‌مند شوند و آن را بپذیرند. ورامین، در واقع، قریه‌ای بزرگ بوده که جزء روستاهای ری محسوب می‌شده است؛ اما در دوره سلجوقی، به همت شیعیان آن شهر و به‌خصوص رضی‌الدین ابوسعید و پسرانش، صاحب مسجد جامع و مدرسه شده و شهری آبادان گردیده است. قرارگرفتن آل‌بویه شیعی در ری و نزدیکی ورامین به آن، ضمن گسترش تشیع در آن، سبب رشد شهر ورامین در قرن چهارم تا ششم شد. بعضی منابع، از آن به «ورام» یاد می‌کنند: «شهری است در نزدیکی ری، و اهالی آن، همه شیعه‌اند.»^{۸۲}

مستوفی می‌نویسد که نواحی ری، شصت پاره دیه می‌باشند که ورامین و خاوه، از بزرگ‌ترین قریه‌های آن ناحیه است. وی می‌نویسد: «اکنون، ری خراب است. ورامین، شهر آنجاست.» و نیز می‌نویسد: «ورامین، ماقبل دیه‌ی بوده است و اکنون، قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته... اهل آنجا، شیعه اثنی‌عشری‌اند و تکبر بر طبعشان غالب بود.»^{۸۳} مستوفی، دلیل اصلی این تکبر را نمی‌نویسد. ممکن است، منظور وی، غلو در تشیع مردم ورامین باشد. مجالس المؤمنین از معجم البلدان زیادبودن غلو در تشیع مردم ورامین را متذکر شده و باز از کتاب الانساب سمعانی نقل کرده است:

ورامین، دهی بزرگ است شبیه به شهرها. و از ری، از اهل علم بیرون

آمده‌اند و در زمان ما، رئیسی مال‌دار بود که امارت حرمین کرده و مال بسیار

در آن صرف نمود. پسر او، حسین ورامینی، حج بسیار می‌نمود و در صدقات

رغبت تمام داشت؛ اما شیعی بود و در آن باب، غلوی عظیم داشت.^{۸۴}

صاحب مجالس المؤمنین در ادامه می‌نویسد:

از قدیم‌الایام، همگی اهل ورامین، از اصحاب یمین و در دوستی خاندان،
امین‌اند.^{۸۵}

صاحب فضائح الروافض که همه شهرهای شیعی را به بی‌عبادتی و بی‌دینی متهم کرده، به ورامین نیز می‌تازد؛ اما عبدالجلیل قزوینی در پاسخ وی، از کثرت عبادت و خیرات ورامینی‌ها می‌نویسد؛ ابتدا ورامین عصر سلجوقی را چنین توصیف می‌کند:

اما ورامین، اگرچه دهی است، به منزلت از شهرها باز نماند؛ از آثار شریعت و انوار اسلام، از طاعات و عبادات و ملازمت خیرات و احسانی که آنجا ظاهر است.

سپس در ادامه، این خدمات و خیرات را از برکت وجود شخصی به نام «رضی‌الدین ابوسعده» و پسرانش می‌داند و حتی این افراد، علاوه بر ساختن مسجد جامع و مدرسه در ورامین، از ثروت خود در راه خدمت به حجاج استفاده کرده‌اند:

خیرات ایشان در حرمین مکه و مدینه و مشاهد ائمه، از شمع نهادن و برگ‌فرستادن، و به ورامین در هر رمضان خوانِ عام نهادن و... و رسوم که همه طوایف اسلام را باشد، از حنفی و سنی و شیعی، بی‌تعصب و تمییز و مانند آن.^{۸۶}

از این مطلب می‌توان به قدرت مالی شیعیان ورامین پی برد؛ زیرا سلاطین سلجوقی و به‌خصوص ملک‌شاه، خدمت به حاجیان را یکی از افتخارات خود می‌دانستند. در جنگ لفظی بین مؤلف فضائح الروافض و نویسنده التفض که ناشی از تعصب کورکورانه مذهبی بین صاحبان مذاهب مختلف می‌باشد، صاحب فضائح الروافض مردم ورامین را نیز مورد حمله قرار داده است؛ اما عبدالجلیل در التفض از آن‌ها با عنوان «مردانِ مردانه و رؤسا و مصلحیان ورامین» یاد کرده است.^{۸۷} از روستاهای ورامین که مردم آن مذهب شیعه داشته‌اند، می‌توان خاوه و سناردک را نام برد.^{۸۸} عبدالجلیل، همچنین، از اقامه نماز جمعه در

شهرهای شیعه، از جمله ورامین، یاد می‌کند.^{۸۹}

۱. شهرهای شیعه‌نشین در حوزه شمال و شمال شرقی ایران

(۱) بیهق / سبزوار

سبزوار، یکی دیگر از شهرهای شیعیان در ایران دوره سلجوقی می‌باشد. نزدیک‌بودن سبزوار به نیشابور و مشهد، شاید یکی از دلایلی بوده که سبب تقویت مذهب تشیع در این شهر شده باشد. در کتاب *مجالس المؤمنین* از قول صاحب *معجم البلدان*، آن را با «بیهق» یکی دانسته و گفته که قصبه آن، خسروجرد است:

و از آنجا، جماعت لایحسی، از فضلا و علما و فقها و ادبا بیرون آمده‌اند و

معهدا، غالب بر اهالی آنجا، مذهب رافضه غلات است و از مشهوران آنجا که

متهم است بر فض، امام ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی است.^{۹۰}

تشیع بیهق در دوره سلجوقی، با یکی از خاندان‌های شیعی، یعنی خاندان «تمیمی سبزواری» شناخته شده است. یکی از کهن‌ترین آثار دعایی شیعه که شامل: دعا‌های مختلف، نمازهای مستحب، آداب روزهای شریف سال، زیارت عاشورا، تعقیبات نماز و شرحی بر زیارت امام رضا علیه السلام می‌باشد، نوشته علی بن محمد بن علی بن عبدالصمد تمیمی سبزواری، زنده در سال ۵۳۳هـ.ق است که نام *ذخیره الآخرة* بر آن نهاده شده است.^{۹۱} گروهی از تمیمی‌های عرب نیز که در سبزوار ساکن بوده‌اند، به تشیع مشهور می‌باشند. منتجب‌الدین، یکی از چهره‌های این خاندان را که معاصر وی بوده، نام می‌برد. این فرد، یعنی رکن‌الدین محمد، در سبزوار ساکن بوده است. وجود تمیمی‌های عرب، نشانگر آن است که تشیع در سبزوار، نتیجه مهاجرت اعراب شیعی به این شهر بوده است.^{۹۲}

در *الامالی صدوق*، نام یک فقیه سبزواری آمده که نزد شیخ طوسی شاگردی کرده و از او حدیث روایت نموده است. این فرد، «الشیخ الفقیه ابوالحسن علی بن عبدالصمد التمیمی» است.^{۹۳} وی، سه فرزند با نام‌های: علی، محمد و حسین داشته است.^{۹۴} فرزند

نخست او، رکن‌الدین علی بن علی، شاگرد ابوعلی، فرزند شیخ طوسی بوده است.^{۹۵} فرزند دوم وی، حسین بن علی بن عبدالصمد به‌عنوان «فقیه ثقه» از او یاد شده است و از فرزندش رکن‌الدین محمد با عنوان «فقیه، دین و ثقه سبزواری» یاد شده است.^{۹۶} فرزند سوم او، محمد بن علی بن عبدالصمد است که کنیه‌اش ابوجعفر بوده است. نویسنده ذخیره الآخرة کتاب خود را به «امیر سید رئیس شرف‌السادة جمال‌العترة محمد بن ابی طالب بن ابی محمد الموسوی» تقدیم کرده است که احتمالاً از رؤسای سادات در قرن ششم می‌باشد.^{۹۷}

نویسنده *التقض* در توصیف تشیع سبزواری، آن را صاحب‌مدارس، مساجد و علمایی طریقت و شریعت‌آموخته می‌داند. با توجه به نزدیک‌بودن سبزواری با قلاع اسماعیلیان در قهستان و تون و طبس و دامغان، برخوردها و منازعاتی بین اسماعیلیان و شیعیان امامیه در سبزواری رخ داده است. صاحب *فضائح الروافض* بین شیعیان سبزواری و ملاحده، قائل به ارتباط بوده که عبدالجلیل به‌شدت آن را رد می‌کند و می‌نویسد:

و عجب‌تر این است که هر لشکری که در عهد عباس نمازی و اینساج بیگ
مجاهد از ری بدان حدود نهند، غارت و نهب و ملحد کشتن ایشان به دامغان
باشد و سبزواری عادت نباشد. پس چون خواجه (مؤلف *فضائح الروافض*) احوال
دامغان و مذهب دامغانیان [که سنی بوده‌اند] داند، باید از حق سبزواری، زبان به
ادب بجنبانند.^{۹۸}

بر طبق توصیف مؤلف *التقض*:

سبزواری، بحمدالله والمنة هم، محل شیعه و اسلام است آراسته به مدارس نیکو
و مساجد نورانی و علماء خلف از سلف و طریقت و شریعت‌آموخته و لعنت
ملاحده و خصومت بواطنه در آن بقعه، آشکارا و درس و مناظره و مجلس و

ختمات قرآن، متواتر.^{۹۹}

توصیف صاحب النقص از سبزوار با توجه به وجود مجالس توصیف شده در بالا، دور از اغراق می باشد.

(۲) نیشابور

تشیع نیشابور، به سابقه حضور اعراب در خراسان بازمی گردد. از آنجا که نیشابور، یکی از آخرین مکان های توقف امام رضا علیه السلام پیش از ورود به دارالخلافه مأمون بوده و حدیث مشهور ایشان در قدمگاه نیشابور در منابع مختلف آمده، به همین جهت، پیشینه تشیع در آن شهر، به پیش از دوره سلجوقی مربوط می شود؛ اما نیشابور بیشتر به سنی گری مشهور بوده تا شیعه گری، و بر طبق روایات منابع سلجوقی که از درگیری های فرقه ای در این شهر بین شیعیان و سایر گروه ها خبر می دهند، وجود جمعیت چشمگیری از شیعیان را باید پذیرفت.

در مجالس المؤمنین آمده است:

شهری است مشهور، به مسافت ده فرسخ از مشهد مقدس دور که حضرت امام رضا (ع) را مکرر از آنجا عبور افتاده، از پرتو اشعه حضور او، نور تشیع بر مستعدان آن دیار تافته و بسیاری از شاعران و فضلاء امامیه از آنجا بوده اند و در مذهب حق امامیه، کتب علمیه تصنیف نموده اند.^{۱۰۰}

گفتنی است که نویسنده، ترویج شیعه را نتیجه حکومت بنی لیب در نیشابور می داند.^{۱۰۱} از عالمان و ادیبان معروف شیعی نیشابور در قرن ششم، باید از ابوالحسن علی بن احمد نیشابوری فنجکردی (م ۵۱۳ هـ) یاد کرد که کتابی با عنوان *تاج الأشعار فی النبی المختار و آله الأطهار* نوشته است. عالم دیگر نیشابوری، تاج العلماء نیشابوری و دیگری حسن بن ابراهیم بن عبدالعزیز تمیمی نیشابوری است که تا سال ۵۰۰ هـ زنده بوده است. ابن ابی طی شیعی امامی، از وی یاد کرده و او را یکی از علمای شیعه و از برجستگان نیشابور (وجوه نیشابور) معرفی کرده است.^{۱۰۲} حسن بن ابراهیم نیشابوری، شیعه ای است

که ابن ابی طی در کتاب *طبقات الامامیه* از وی یاد کرده است. نمونه دیگر، حسن بن یعقوب نیشابوری است که در ۵۱۷هـ ق فوت کرده است. یکی از عالمان علوی نیشابوری، با نام زید بن حسن بن... موسی بن جعفر علیه السلام نیشابوری متوفای (۴۹۱ - ۴۹۲هـ ق)، در سال ۴۶۳هـ ق به اصفهان رفته که در آنجا او را به وضع حدیث متهم نمودند؛ چون روایاتی در باب صفات خداوند روایت کرد که با آرای اهل سنت اصفهان موافقت نداشت.^{۱۰۳} محمد بن احمد علوی نیشابوری (م ۴۶۵هـ ق)^{۱۰۴} و محمد بن حماد موسوی (۵۵۸ - ۴۷۸هـ ق)، از دیگر علما و شیعیان نیشابوری می‌باشند.^{۱۰۵}

(۳) ساری و اَرَم

تشیع در ساری، به علت آنکه نواحی شمال ایران از قدیم‌الایام جایگاه علویانی بوده است که از ستم حکام اموی و عباسی به جنگل‌ها و مناطق کوهستانی آنجا پناه آورده بودند، تشیعی ریشه‌دار است. پس از آنکه حکومت علویان زیدی در طبرستان با استقبال مردم روبه‌رو شد، زمینه برای پیشرفت شیعیان امامیه نیز فراهم گردید؛ هرچند بر سر زیدی یا اثنی‌عشری بودن ناصرکبیر، معروف به اطروش، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است؛ اما این منطقه سرسبز، با معرفی آل‌بویه و سپس باوندیان طبرستان، سهم خود را در گسترش و نشر تشیع، به‌خوبی انجام داده است.

در *مجالس المؤمنین*، تشیع ساری چنین توصیف شده است:

الحال، دارالملک ملوک طبرستان است و محبت اهل البیت چون روح در ابدان ایشان ساری،

و لوح خاطر ایشان از نقوش اعتبار اغیار عاری است.^{۱۰۶}

چون نویسنده *فضائح الروافض*، ساری و اَرَم را قرینه «الموت» خوانده است، مؤلف

التقض با دلایل متعدد آن را رد می‌کند که به جهت اهمیت موضوع، دلایل وی در ردّ این ادعا نقل می‌شود.

اولین دلیل وی، این است که اگر ساری قرینه «الموت» است، پس چرا سلجوقیان ضد ملاحده به هنگام به‌وجود آمدن خوف، به آنجا پناهنده می‌شدند؛ مثل طغرل و مسعود؟

درحالی که آن‌ها باید به «الموت» پناه می‌بردند.

دلیل دوم وی، آن است که سلاطین سلجوقی و باوندیان طبرستان، با هم وصلت انجام داده‌اند. پس در این صورت، آیا آن‌ها با ملاحظه وصلت کرده‌اند؟ وی، سپس از ارتباط میان اسپهبدان طبرستان و خلفا و ردوبدل کردن تحفه‌ها و خلعت‌ها بین آن‌ها صحبت می‌کند و می‌نویسد: «پس، اگر ساری و اُرم قرینه الموت است، به جای خلعت و تحفه‌بردن، باید تیغ بکشند و با ملحدان بجنگند.»^{۱۰۷}

تعدادی از زیدیان طبرستان، در قرون بعدی، جذب مذهب شیعه اثنی‌عشری گردیدند.^{۱۰۸} یکی از شیعیان طبرستان را که به حلب مهاجرت کرده بود، وقتی در آنجا فتوا به کفر باطنیه دادند، وی را کشتند. این فرد، عبدالواحد بن اسماعیل رویانی طبری بوده که با تعبیر «من علماء حلب الشیعه» در کتاب *ریاض العلماء* از او یاد شده است.^{۱۰۹} *مجالس المؤمنین* گفته:

اُرم، به ضم اول و فتح دویم، به وزن زفر یا به سکون دویم، بلده‌ای است نزدیک ساری، از نواحی طبرستان. اهالی آنجا، شیعه‌اند.^{۱۱۰}

(۴) خراسان

پس از ورود امام رضا علیه السلام به خراسان و تأثیر عمیقی که رفتار ایشان بر ایرانیان و اعراب مهاجر به آنجا گذاشت، شیعیان فراوانی در شهرهای خراسان دیده شده‌اند. در مورد سبزوار و نیشابور بحث شد؛ اما طوس و مشهد الرضا علیه السلام، از دیگر نواحی خراسان بوده که محل زندگی شیعیان امامیه بوده است. همجواری با بارگاه امام رضا علیه السلام، برای شیعیان افتخار محسوب می‌شد. افراد بسیاری از نقاط مختلف، برای زیارت به مشهد می‌رفتند. در *مجالس المؤمنین* آمده است:

در اصل، دهی بود سناباد نام داشت، از توابع طوس. بعد از آنکه مرقد منور حضرت امام رضا علیه السلام در آنجا واقع شد، با اندک مدتی، از اعظم بلاد خراسان شد و شهر طوس منسوخ و بلکه مندرس و مطموس گردید و به سبب برکات مرقد

منور حضرت امام رضا علیه السلام و حُسن اهتمام سادات رفیع‌الدرجات موسوی و رضوی، اهالی آنجا همیشه تابعان دین مصطفوی و ناهجان مناہج مرتضوی بوده‌اند.^{۱۱۱}

در اوایل دولت سلجوقی، بر طبق گزارشی از کتاب *العراضة فی الحکایة السلجوقیة* قبه مرقد امام رضا علیه السلام به تازگی تجدید عمارت شده بود:

جغری بگ ابوسیلیمان داود و طغرل بگ ابوطالب محمد، پیغام فرستادند به عمید نیشابور، سوری ابن المعتز، بانی قبه نصّ قدوس و امام معصوم، مجتبیای معلی، امام مرتضی الرضا علیه السلام، در طوس، کی مقام در نیشابور و نواحی معین کن.^{۱۱۲}

نکته دیگر آنکه به رسم سلاطین شیعه آل بویه که برای بارگاه امامان شیعه احترام خاصی قائل بودند و در بازسازی و زیارت آن‌ها از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کردند، گزارش‌های مختلفی از انجام این امور در زمان سلاطین سلجوقی وجود دارد. در تاریخ *روضه الصفاء* در شرح سفر آلبارسلان سلجوقی به خراسان آمده:

و بعد از اجازه انصرافی ایلچیان، سلطان به شرط زیارت والد خود قیام نموده، عازم طوس شد. و بعد از طی منزل به آن دیار، با انوار رسیده بر طواف مشهد مقدس امام علی بن موسی الرضا - علیه التحیه والثناء - اقدام نموده و از آنجا به جانب رادکان شتافت.^{۱۱۳}

اصرار شیعیان در زیارت امام رضا علیه السلام، باعث طعنه یک سنی ضد شیعه در همین قرن شده است؛ چنان که گفته است: «زیارت طوس را بر حجّ کعبه ترجیح نهند».^{۱۱۴}

به همین منظور، کتاب *ذخیره الآخرة* توسط یکی از شیعیان خراسان نوشته شد که در آن، شرحی بر آداب زیارت امام رضا علیه السلام به تحریر درآمده است. البته شهر طوس، شهری کاملاً شیعی نبوده و می‌دانیم که یکی از سنی‌های متعصب از شهر طوس بوده که اتفاقاً

این شخص، یعنی خواجه نظام‌الملک طوسی به ضدیت و دشمنی با شیعه مشهور شده است؛ اما فردوسی که در عهد غزنویان بوده، یک شیعه اعتقادی بوده است.^{۱۱۵} شاید به همین دلیل، مورد غضب سلطان محمود قرار گرفته است. این دوگانگی مذهبی، باعث درگیری‌هایی در این شهر شده و تلفاتی چند به بار آورده است. در شرح حوادث سال ۵۱۰هـ.ق، در کتاب تاریخ کامل آمده:

در این سال، در روز عاشورا، شورش بزرگی در طوس، در آرامگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام بر پا شد. علت بروز این آشوب، آن بود که در روز عاشورا، یک نفر علوی در مشهد با یکی از فقیهان طوس درافتاد و کار این اختلاف، به زده‌خورد کشید.^{۱۱۶}

در نتیجه این فتنه، مشهد ویران شد و گروهی کشته شدند و مجلس وعظی که جمعه‌ها برگزار می‌شد، تعطیل گردید. عضدالدین فرامرز بن علی، دیوار محافظی در اطراف مشهد امام علیه السلام بنا کرد تا دیگر در اثر فتنه‌های مذهبی، مشهد آسیب نبیند. افراد بسیاری از عالمان هستند که با پسوند طوسی مشهور بوده و شیعه می‌باشند. ابومنصور حسین بن عبدالجبار بن محمد طوسی (م ۵۲۹هـ.ق)، حسین بن عبدالجبار بن حسین بن عبدالجبار و نیز عبدالجبار بن حسین که هر سه نفر طوسی و شیعه هستند؛ اما در کاشان زندگی می‌کرده‌اند. فرد دیگر، حمزه بن عبدالله طوسی می‌باشد که منتجب‌الدین، با عنوان «فقیه ثقه» از وی یاد کرده است.^{۱۱۷}

نویسنده تاریخ رویان نقل کرده است که سلاطین غور، پس از اینکه به خراسان آمدند، از نیشابور عازم مشهد شدند و به زیارت امام رضا علیه السلام شتافتند. در آنجا متن ولایتعهدی را دیدند که نامی از جفر و جامع در آن بود. از فخرالدین رازی پرسیدند، گفت: از آن آگاه نیست؛ اما در طوس، عالمی شیعی به نام «حمزه طوسی» از آن آگاه است.

عالمی علوی به نام «محمد بن اسماعیل مشهدی» (م ۵۴۱هـ.ق) نیز مقیم طوس بوده

است.^{۱۱۸}

(۵) جرجان و استرآباد

جرجان و استرآباد، در شمال ایران، از شهرهایی است که در ایران عهد سلجوقی شمار بسیاری از شیعیان در آنجا زندگی می‌کرده‌اند؛ جرجان، خوره‌ای در دیلم، و جرجانیه، شهری در خوارزم است.^{۱۱۹}

شوشتری در کتاب خویش، روایتی از ارتباط شیعیان آنجا با امام حسن عسکری علیه السلام از کتاب *کشف الغمّة* نقل کرده و در پایان آن می‌نویسد:

و به سبب این کرامت که اهل جرجان به آن اختصاص یافته‌اند، می‌گنجد که بر اهل کاشان و قم، زیارتی جویند و بر اهل مشهد و سبزوار، طریق افتخار پویند.^{۱۲۰}

کتاب *التقض*، اطلاعات مفیدی از تشیع جرجان و استرآباد به دست می‌دهد. در دفاع از ابوطالب مناقب‌خوان، فهرستی از شهرهایی که وی در آنجا منقبت‌خوانی کرده، ارائه داده که دقیقاً شهرهای شیعی ایران دوره سلجوقی می‌باشد. وی می‌نویسد:

و تا چهل سال بعد از آن تاریخ، در ری و قزوین و قم و کاشان و آبه و نیشابور و سبزوار و جرجان و استرآباد و بلاد مازندران، توحید و مناقب و فضیلت می‌خواند تا آن نیکونامی با جوار خدای شد.^{۱۲۱}

نویسنده *التقض* در جواب اتهامات مؤلف *فضائح الروافض*، از شیعیان جرجان با اصطلاح «مهمتران جرجان» و از شیعیان استرآباد با عنوان «امینان استرآباد» به‌نیکی یاد کرده است.^{۱۲۲}

عبدالجلیل، برای دفاع از اعتبار و اهمیت والای سادات شیعه‌مذهب در شهرهای شیعه‌نشین که در ردّ ادعای صاحب *فضائح الروافض* - مبنی بر زبون و ناتوان بودن شیعیان مثل جهودان - چنین نگاشته است:

... و به جرجان، چون سید شرف‌الدین ماضی و ناصرالدین، نورالدین و سید

منتهی، و اکنون سید اجل جمال‌الدین و سید مشیرالدین، نه همیشه رفیع قدر مقبول‌القول بوده‌اند و هستند؟ به استرآباد، سید نظام‌الدین و جز از وی سادات از ماضیان و باقیان، چون سید صدرالدین سمرقندی و کمال‌الدین استرآبادی و معین‌الدین و غیر ایشان، نه همه به همه روزگار پادشاه و محترم و معظم بوده‌اند و هستند؟^{۱۲۳}

در جای دیگر، عبدالجلیل شهرهای شیعه و مناطق شیعه‌نشین ایران دوره سلجوقی را چنین معرفی می‌کند:

... و مشهد رضا و قم و کاشان و آوه و استرآباد و سبزوار و گرگان و دهستان و جریادقان و همه بلاد مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از وی و بعضی از قزوین و نواحی آن و بعضی از خرقان، همه شیعی اصولی و امامتی باشند.^{۱۲۴}

عبدالجلیل، از یک شاعر شیعی نیز یاد کرده است: «فخری جرجانی، شاعر بوده است.»^{۱۲۵}

۲. شهرهای شیعه‌نشین در جنوب ایران

منظور از جنوب ایران در این مقاله، منطقه فارس قدیم است که در نقشه جغرافیایی امروز ایران، شامل استان‌های: فارس، کهگیلویه و بویراحمد، بخش‌هایی از خوزستان و بوشهر می‌باشد. به نظر می‌رسد، با وجود هزاران مرقد از امامزادگان علوی در جنوب ایران، به‌خصوص جنوب غربی ایران، باید تشیعی قوی در این مناطق وجود داشته باشد؛ اما متأسفانه، منابع تاریخی کمتر به این مطلب توجه داشته‌اند و شاید دلیل اصلی آن، حضور مراکز قدرت در شمال و مرکز کشور بوده و به تبع آن، مؤلفانی که کتاب‌های تاریخی را نوشته‌اند، بیشتر در نیمه شمالی ایران و یا در عراق عرب به دور از جنوب ایران بوده‌اند. اگر به محتوای کتاب *النتقض* توجه شود، وی مناطق ایران را از نظر نوع مذهب، فقط در

محدوده اصفهان و بالاتر بررسی کرده است.

(۱) شیراز

در *سفرنامه* ابن بطوطه، اشاره‌ای به وجود شیعه در شیراز شده است. ابن بطوطه می‌-

نویسد:

از جمله مزارات شیراز، مقبره احمد بن موسی، برادر علی الرضا ابن موسی بن جعفر - رضی الله عنهم - می‌باشد. این بقعه، در نظر شیرازیان احترام تمام دارد.^{۱۲۶}

وی در ادامه مطلب می‌نویسد:

شیراز، از جمله شهرهایی است که سید در آن بس زیاد است... و تقیب آنان، عضدالدین حسینی نام دارد.^{۱۲۷}

با توجه به مطالب فوق و مقابر امامزادگانی که در اطراف شهر و خود شیراز مدفون‌اند، وجود اقلیتی شیعی در این شهر اثبات می‌شود؛ اما در مجموع، شیراز، شهری بوده که سنی‌ها در آن صاحب اکثریت بوده‌اند. *مجالس المؤمنین* سابقه تشیع در شیراز را از زمان عضدالدوله دیلمی می‌داند و می‌نویسد:

در زمان عضدالدوله دیلمی، شیوع و ظهور تمام داشت و از اهالی آنجا سادات رفیع‌الدرجات، خصوصاً سادات اپخوا، به قدم تشیع مشهورند.^{۱۲۸}

مقدسی، ضمن صحبت از مذهب مردم فارس، به حضور شیعه و معتزله در سواحل فارس و اینکه اکثریت مردم ارجان (بهبهان و حومه) مذهب شیعه داشته‌اند، اشاره می‌کند.^{۱۲۹} منظور از سواحل، ممکن است منطقه بوشهر و توابع آن باشد.

(۲) کهگیلویه و بویراحمد

کهگیلویه، در ابتدا یکی از قسمت‌های استان فارس بود. این منطقه، بین فارس و خوزستان قرار گرفته است. رموم فارس، پنج رم بوده و بزرگ‌تر از همه، رم گیلویه می‌باشد که آن را «زنیجان» (معرب زمیگان) گویند.^{۱۳۰} این منطقه که در جنوب غربی ایران بین

دو استان خوزستان و فارس بود، در مسیر مهاجرت امامزادگانی قرار گرفت که همراه با احمد بن موسی، معروف به شاهچراغ، قصد پیوستن به امام رضا علیه السلام را داشتند؛ اما در سال ۲۰۳ هجری با مأموران دولت عباسی درگیر شدند و سربازان حکومتی از ادامه سفر آن‌ها ممانعت ورزیدند. آنان به ناچار مسیر خود را تغییر دادند و دو گروه شدند:

یکی، از مسیر کیزوک، دهلز، اینده، به طرف کوه غارون به منطقه بهمئی کوه

گیلویه و از منظری دیگر، از شاهراه ابوالفارس وارد صحرای کوشک دشت

ارجان به کوهستان عظیم شمال شرق کوه گیلویه و بویراحمد (امتداد

سلسله کوه‌های زاگرس) شدند که پناهگاهی امن بین دو سرزمین خوزستان و

فارس بوده است، از ترس جان و ناموس خود پناه بردند و در آن نواحی، به طور

ناشناس اقامت گزیدند.^{۱۳۱}

یکی از امامزادگان بویراحمد، امامزاده ابراهیم سید محمد در روستای ده برآفتاب بویراحمد می‌باشد که بنا بر تحقیقات دو باستان‌شناس آلمانی در سال ۱۳۵۳ ش، قدمت ساختمان این امامزاده به دوره سلجوقیان برمی‌گردد.^{۱۱۴} در همین منطقه که گیلویه و بویراحمد، طبق سرشماری اداره اوقاف در سال ۱۳۸۳ هجری، تعداد ۳۰۴ بقعه متبرکه شناسایی شده و بر اساس تحقیقات مؤلف کتاب ستارگان پراکنده اسلام زمین ۳۸۸ بقعه متبرکه مربوط به امامزادگان و علویانی که پس از ولیعهدی امام رضا علیه السلام در این سرزمین پناه گرفته‌اند، شناسایی گردیده است.^{۱۳۲}

وجود مقابر این همه امامزاده در منطقه که گیلویه و بویراحمد و در مسیر تاریخی مهاجرت امام رضا علیه السلام به خراسان، نشانه رگه‌هایی از تشیع در این منطقه می‌باشد؛ زیرا بعد از گذشت سال‌های متمادی، سادات این منطقه نسب‌نامه‌هایی دارند که نسب آن‌ها را به امامان شیعه می‌رساند و مقابر امامزادگان نیز توسط شیعیان همین منطقه بنا گردیده و سپس، مرمت و نگهداری شده‌اند؛ تا اینکه به زمان ما رسیده‌اند.

۴. شهرهای با اقلیت شیعی

سنّی‌های ایران، بیشتر حنفی و شافعی بودند و البته مناسبات حسنه‌ای با یکدیگر نداشتند و این خود، باعث رشد تشیع شد. در شهرهایی که در ادامه ذکر خواهیم کرد، اقلیت‌هایی از شیعیان نیز زندگی می‌کردند. یکی از این شهرهای سنّی‌نشین که خبری از تشیع در آن نیست، کرمان است. در کتاب، *عقد العلی للموقف الأعلی* آمده است: «این شهر، از تشبیه و تعطیل و زندقه و رفض و اعتزال و جبر و قدر، مطهر است.»^{۱۳۳}؛ هرچند در قرن چهارم، شیعیانی در بعضی از مناطق کرمان زندگی می‌کرده‌اند که در کتاب *المسالک و الممالک* آمده است: «والغالب علی أهل الرودبار وقوهستان ابی‌غانم والبلوص والمنوجان، التشیع.»^{۱۳۴} شهرهای سنّی‌نشین ایران عصر سلجوقی، شامل شهرهای: آذربایجان، همدان، اصفهان، ساوه، قزوین، نواحی لرستان، خوزستان، کرج، گلپایگان، بروجرد و نهاوند بوده‌اند.^{۱۳۵}

(۱) قزوین

قزوین، بیشتر به سنّی‌گری مشهور بوده تا گرایش به تشیع؛ اما خاندان‌هایی از شیعیان در این شهر در کنار دیگر مذاهب اهل سنّت در قرون پنجم و ششم زندگی می‌کرده‌اند. ناصر خسرو قبادیانی، در سفرنامه خود پس از اینکه از شهر قزوین در سال ۴۳۸هـ.ق بازدید کرده است، می‌نویسد: «و رئیس آن شهر، مردی علوی بود.»^{۱۳۶}

نکته دیگر در مورد تشیع قزوین، خود مؤلف کتاب *التقض*، یعنی عبدالجلیل بن ابی‌الحسین قزوینی رازی می‌باشد که اصالتاً قزوینی است؛ ولی در ری تحصیل و زندگی می‌کرد. مهم‌ترین دفاعیه شیعه را وی در جواب نویسنده کتاب *فضائح الروافض* در قرن ششم نوشته است. سند دیگری که نشانگر حضور تشیع در قزوین است، کتاب *الفهرست* منتجب‌الدین می‌باشد. البته وی از اهالی ری و در همسایگی شهر قزوین می‌باشد.

قزوینی، در اصل از خاندانی شیعی در قزوین است و خانواده وی، شامل برادران و برادرزادگانش، همه عالم و روحانی بوده‌اند. کثرت مدارس و محافل علمی شیعه در ری،

باعث شد تا وی به ری مهاجرت کند. شرح حال او، در کتاب *التدوین* موجود است: «عبدالجلیل بن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل ابوالرشید القزوینی يعرف بالنصیر، واعظ، اصولی، له کلام عذب فی الواعظ ومصنفات فی الاصول، توطن الری وکان من الشیعۃ.»^{۱۳۷} بر اساس گفته خودش، وی صاحب مدرسه‌ای در شهر ری بوده است.

یکی از مواردی که نشانگر وجود اقلیتی از شیعه در قزوین است، جریان خراب‌شدن مدرسه‌ای متعلق به ابواسماعیل همدانی در فتنه‌ای که در سال پانصد هجری رخ داد، می‌باشد. وی در اصفهان طی مناظره‌ای در حضور سلطان محمد، اسماعیلیان را محکوم می‌کند و از سلطان لقب «ناصرالدین» می‌گیرد. همدانی‌های قزوین، یکی از خاندان‌های بزرگ شیعه بوده‌اند و تنها اختلاف مذهبی و شیعه‌بودن یک فرد در شهر دارالسنه قزوین، می‌تواند باعث ویرانی یک مدرسه گردد:

سلطان، مدرسه‌اش [را که] در فتنه خراب کرده بودند، بفرمود تا عمارتش

کردند و کرسی نهادند و او باز سر قاعده و رسم خود رفت و این مدرسه، هنوز

معمور و مشهور است.^{۱۳۸}

در جای دیگر، مؤلف *فضائح الروافض* گفته: زبان بوطالب مناقب‌خوان را در قزوین بریدند. از این گزارش، روشن می‌گردد که منقبت‌خوانی، یکی از برنامه‌های شیعیان دوران سلجوقی بوده و در قزوین برای عده‌ای شیعه اجرا می‌شده است.^{۱۳۹} در جایی دیگر، از عمید بوالمعالی شیرزادی شیعی یاد کرده که در خانه‌اش یکی از عالمان سنی متهم به الحاد را محاکمه کرده‌اند.^{۱۴۰}

هرچاکه مؤلف *فضائح الروافض*، شیعیان را با الفاظ زشت مورد خطاب قرار داده، نویسنده

التنقض جواب وی را داده است و در یکی از این قسمت‌ها، از شیعیان قزوین با اصطلاح

«سادات و شیعت قزوین» نام برده است.^{۱۴۱} البته یک وجه اشتراک و وحدت تقریبی بین

شیعه و سنی قزوین وجود داشته که جای تحسین دارد و آن، زیارت قبور سادات علوی

بوده است:

اهل قزوین، سنی و شیعه، به تقرب به زیارت ابو عبدالله الحسین ابن الرضا

شوند. ۱۴۲

با بررسی این مسائل آشکار می‌شود، در شهر قزوین که اکثریت آن سنی بوده‌اند، برخوردی بین شیعیان و اکثریت سنی شهر صورت می‌گرفته است. همه این تعصب‌ها، از فرهنگ ضعیف مردم آن عصر سرچشمه می‌گرفته و اینکه تحمل انتقاد و یا زندگی در کنار یکدیگر را نداشته‌اند. این بددهنی، ابتدا از طرف نویسنده سنی فضائح الروافض شروع شده و مؤلف شیعی النقض جواب وی را داده است. در کل، رفتار هر دو طرف، ناپسند می‌باشد.

(۲) همدان

اولین مطلب در مورد وجود تشیع در همدان، اعتراف راوندی سنی به سیادت علویان بر همدان دوره سلجوقی می‌باشد:

و در هر شهری، مقتدایی و پیشوایی از علما بود و رئیسان قاهر در عیون شهرها حاکم؛ چنان که در دارالملک همدان، خاندان علویان و دودمان سادات که تاقیامت بماند... .

مطلب فوق، از کتاب فرمانروایان گمنام نقل شده که نویسنده آن معتقد است علویان در نیمه سده سوم به همدان مهاجرت کردند و رفته‌رفته نیرو گرفتند و اوج قدرت آن‌ها، در سده ششم به هنگام فرمانروایی سلجوقیان عراق عجم است؛ زمانی که همدان، پایتخت آنان بود. ایشان خاندانی بزرگ و کهن شدند و همواره ریاست شهر با آنان بود.^{۱۴۳} یکی از این علویان قدرتمند، ابوهاشم، رئیس همدان در دوران سلطنت سلطان محمد بوده که خواجه احمد بن نظام‌الملک، وزیر سلطان، بنا بر طمعی که به مال و اموال این شخص نموده و یا تعصبی که نسبت به مذهب وی داشته، تصمیم به فروگرفتن وی می‌گیرد. سلطان لثیم و مال دوست سلجوقی، در عوض گرفتن پانصد دینار از خواجه احمد، تصمیم گرفت که ابوهاشم را به دست او بسپارد؛ اما ابوهاشم با زرنگی و ترفند، خود را به

اصفهان رساند و با پرداخت هشتصد هزار دینار، این جنگ را به نفع خود به پایان برد و خواجه را سرنگون و مقتول ساخت.^{۱۴۴}

حکایت فوق، ضمن اینکه قدرت مالی شیعیان دوره سلجوقی را نشان می‌دهد، به جنگ دیرینه میان نظام‌الملک و فرزندانش با علویان و شیعیان اشاره دارد. در مورد تشیع همدان، در کتاب تاریخ کامل آمده است:

و از آن پس، طغرل بیگ به ری بازگشت و ناصر علوی را به نمایندگی خود در همدان نهاد. گر شاسف، او را دستگیر کرده بود و طغرل بیگ او را رهاند...

۱۴۵

(۳) اصفهان

در مورد تشیع در اصفهان عصر سلجوقی، اطلاعات چندانی در دست نیست؛ اما هرچاکه اختلافات مذهبی و منازعات بین گروه‌ها وجود داشته است، حتماً گروهی از اهل سنت و تشیع هم حضور داشته‌اند. از تقابل قم و اصفهان، در صفحات پیش خبری آورده شد؛ اما عبدالجلیل در ضمن برشمردن شخصیت‌های برجسته شیعه، همچون وزیر و مستوفی و کاتب و خواجه، از جمله می‌نویسد: «و از خواجگان و رؤسا که در عداد اعتبار و التفات آیند، چون ابو عبدالله الفضل بن محمود که رئیس اصفهان بود؛ شیعی خیر رحمۃ الله علیه.»^{۱۴۶} در ادامه و در جای دیگر، از دو تن از رهبران سادات یاد می‌کند؛ «خاندان... سید طباطبا الحسینی به اصفهان با علم و منزلت، وهو صاحب شعر رسول الله ﷺ و سید قوام شرف الحسینی به اصفهان با درجت تمام و حرمت عظیم.»^{۱۴۷}

در الفهرست، نام چند دانشمند شیعی اصفهانی نیز آمده است یکی سید نجم‌الدین بدران بن شریف بن ابی‌الفتح علوی حسینی موسوی اصفهانی که نویسنده کتابی با نام المطالب فی مناقب آل ابی‌طالب بوده است. دانشمند دیگر، ابوالمکارم هبة الله بن داود بن محمد اصفهانی که منتجب‌الدین از وی با عنوان «الاجل ثقة‌الدین» یاد کرده است. فرد دیگر، سید ابوعلی شرف‌شاه بن عبدالمطلب بن جعفر حسینی افضسی اصفهانی می‌باشد که یک

فرد نسابه بوده است. شیعی دیگر اصفهانی، منیرالدین ابواللطیف یا احمد بن ابی‌اللطیف بن زرقویه اصفهانی است که در خوارزم سکونت داشته و از وی با عنوان «مناظر، فقیه و دین» یاد شده است.^{۱۴۸}

خاندانی که هم علمی بوده و هم به تشیع منسوب بوده، خاندان شفروه است که تعدادی از افراد این خاندان، به مکتب تشیع وابسته بوده‌اند؛ از آن جمله، ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی است که در اواخر حکومت سلجوقی می‌زیسته (م ۶۴۰هـ.ق) و کتابی از وی باقی مانده به نام *مطلع الصباحتین و مجمع الفصاحتین* که جمع اخبار کتاب *شهاب‌النبی (ع‌ی‌ا‌لله)* و کتاب *شریف نهج البلاغه* سید رضی است. کتاب *رشیع الولاء فی شرح الدعاء* نیز شرح دعای صنمی قریش است.^{۱۴۹} تشیع این فرد، در همین کتاب معلوم است. در آن زمان، خاندان معتصب سنی خجندی، در اصفهان زندگی می‌کرده‌اند؛ اما وی در کنار آن‌ها، در باطن بر مذهب تشیع بوده است. در سال‌های بعد از سلجوقیان، گزارش‌هایی داریم مبنی بر اختلافات بین شیعیان و سنیان اصفهانی که باعث تخریب شهر شده‌اند:

اصفهان که از شهرهای عراق عجم است، شهری بزرگ و زیباست؛ ولی اکنون قسمت زیادی از آن، در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می‌پیوندد، به ویرانی افتاده است.^{۱۵۰}

نتیجه

شیعه امامیه با مرکزیت دادن به شهرهای مرکزی ایران، پس از ورود اشعریان شیعی به قم، موفق به ترویج مذهب شیعه امامیه در اطراف قم گردیده، در مسیر جاده ابریشم با فعالیت‌های علمی، فرهنگی و تبلیغی، به گسترش جغرافیایی مناطق شیعه‌نشین پرداخته است؛ اما شهرهای جنوبی ایران، با وجود اینکه مدفن امامزادگان بسیاری بوده‌اند، ولی به علت نبود مراکز تبلیغی و فرهنگی قوی، نتوانستند مثل شهرهای قم، کاشان و ری، به

اکثریت مذهبی دست پیدا کنند. در حقیقت، فرضیه سوم اثبات می‌گردد و نشان از اهمیت و جایگاه مهم و اثربخش قم و شهرهای پیرامونی در آن زمان دارد.

در برخی شهرها مانند: قزوین، اصفهان، همدان، گرگان و نیشابور، شیعه و سنی در کنار هم زندگی می‌کردند و تمرکز دیگر شیعیان در شمال ایران بوده است که برخاسته از پیشینه آن، در دوره حضور علویان طبرستان است که مهاجرت اولیه علویان و اشعری‌ها به مرکز و شمال ایران در همان دوره‌های نخستین رخ داد. اشعری‌ها و علویان شیعه، با مهاجرت به قم و تسخیر دژها و مناطق اطراف قم، آرام‌آرام به قدرت اول مذهبی مرکز ایران تبدیل گشتند و مذهب خود را در اطراف ترویج دادند.

مسئله‌ای دیگر که به دست می‌آید، این است که تشیع در مرکز، با رویکرد آغازین امامی و با تأکید بر فعالیت فکری و اندیشه‌ای پایه‌ریزی شد و توانست در گسترش تشیع و ماندگاری آن، نقش آشکاری داشته باشد؛ اما تشیع در شمال ایران، متأثر از مهاجرت سادات و علویان، با رویکرد زیدی‌بودن و با هدف مبارزه سیاسی آغاز گردیده بود و با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی، جنگل‌ها و مناطق صعب‌العبور، در مقابل خلافت و دولت‌های سنی فعالیت خود را آغاز کردند و تأثیر فکری کمتری نسبت به قم داشته‌اند؛ هرچند در ادامه، با یاری شیعیان مرکزی، کمک بسیاری به گسترش تشیع کردند.

خراسان نیز به دلیل حضور امام رضا علیه السلام و همچنین مهاجرت اعراب شیعی مانند خاندان آل زبارة، شیعیان فراوانی را در خود جای داد و مراکز عمده شیعیان خراسان، در شهرهای: سبزوار، طوس و نیشابور بود. دیگر نقاط ایران، به اکثریت سنی‌مذهب تعلق داشت که تقریباً سراسر جنوب، غرب و مشرق ایران را فراگرفته بودند. البته در این شهرها همواره اقلیتی شیعی زندگی می‌کردند و سرانجام، همین اقلیت شیعی، به حیات خود ادامه دادند و با یاری اکثریت دیگر شهرها، توانستند پیروان سایر مذاهب را به تشیع رهنمون سازند.

گزارش‌های موجود، نشانگر آن است که نحله‌های شیعی، بیشتر در شهرهای کوچک صاحب نفوذ بوده، در برخی موارد، اکثریت یک منطقه را تشکیل می‌دادند؛ درحالی‌که در

شهرهای بزرگ، همواره در اقلیت قرار داشته‌اند. نکته دیگر اینکه با وجود گسترش و قدرت‌گیری نیروهای فرهنگی، سیاسی و به‌خصوص دیوانیان و وزیران شیعی در دوران سلاطین متأخر سلجوقی و تأثیرگذاری شیعیان مرکزی، تشیع از لحاظ جغرافیایی گسترش نسبتاً کمتری یافت و تنها توانست موقعیت علمی و فرهنگی خود را حفظ کند و این‌گونه، شیعیان زمینه توسعه پسینی را فراهم کردند و نشانه‌های آن، در دوره ایلخانان آشکار گردید.



بی‌نوشت‌ها:

۱. شهری در شمال ایران، نزدیک ساری و از نواحی طبرستان که اهالی آن، مذهب شیعه داشته‌اند.
۲. عبدالجلیل قزوینی رازی، بعضی مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش، ص ۴۷، ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۹۸ و ۲۳۱.
۳. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۴؛ کلیفورد ادموند بازورث و همکاران، سلجوقیان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۲۵.
۴. ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۳ش، ص ۲۶۳.
۵. پطروشفسکی، پیشین، ص ۳۷۳.
۶. بازورث و همکاران، پیشین، ص ۱۲۵.
۷. حسین کریمان، ری باستان، تهران: انجمن آثار ملی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۲.
۸. کریمان، پیشین، ج ۲، ص ۵۰.
۹. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان، ۱۳۸۵ش، ص ۴۰۳.
۱۰. ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران: نشر گسترده، ۱۳۶۳ش، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.
۱۱. ابوالعباس احمد بن علی بن احمد نجاشی کوفی، رجال النجاشی، تصحیح آیت‌الله زنجانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۸.
۱۲. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۹۴ - ۱۹۶؛ مؤلف ناشناس، مجمل التواریخ والتقصص، به کوشش محمد رضانی، تهران: کلاله خاور، ۱۳۰۹ش، ص ۴۰۳.
۱۳. قزوینی رازی، پیشین، ص ۴۳۷.
۱۴. قوامی رازی، دیوان، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، تهران: [بی‌جا]، ۱۳۷۴ق،

- ص ۱۶.
۱۵. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۰۶.
۱۶. جعفریان، پیشین، ص ۴۰۸.
۱۷. محمدحسین آل یاسین، دیوان صاحب بن عباد، قم: مؤسسه قائم آل محمد علیه السلام، ص ۲۰۴ - ۲۰۷.
۱۸. رسول جعفریان، تاریخ گسترش تشیع در ری، قم: نشر مشعر، ۱۳۷۱ش، ص ۳۵.
۱۹. ابن جوزی، پیشین: ج ۱۵، ص ۲۶۷ - ۲۷۷، ۳۳۱، ۳۴۸ و ۳۴۹.
۲۰. قزوینی رازی، پیشین، ص ۴۵۳.
۲۱. همان، ص ۴۳۷.
۲۲. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۰۲.
۲۳. محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور وآية السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ش، ص ۳۹۵.
۲۴. کریمان، پیشین، ج ۲، ص ۸۴.
۲۵. همان.
۲۶. قزوینی رازی، پیشین، ص ۴۵۳.
۲۷. همان، ص ۳۴ - ۳۶ و ۱۰۶.
۲۸. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۱۱.
۲۹. همان، ص ۵۱۶.
۳۰. شهاب‌الدین ابو عبدالله الحموی الرومی (یاقوت حموی)، معجم البلدان، تصحیح فرید عبدالعزیز الجندی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۰م، ج ۳، ص ۱۱۷.
۳۱. قزوینی رازی، پیشین، ص ۴۵۳.
۳۲. همان، ص ۴۳۷.
۳۳. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۰۲.
۳۴. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، تصحیح ایرج افشار، تهران: بنگاه نشر و

- ترجمه کتاب، ۱۳۴۷ش، ص ۱۶۶.
۳۵. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران: توس، ۱۳۶۱ش، ص ۲۰۷ - ۲۳۹.
۳۶. محمد بن حسن قمی، پیشین، ص ۲۵۷.
۳۷. همان، ص ۲۷۸.
۳۸. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، چاپ ششم، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ش، ج ۱، ص ۳۲۴.
۳۹. محمد بن حسن قمی، پیشین، ص ۳۷ و ۲۷۹.
۴۰. شیخ طوسی، رجال الطوسی، نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق، ص ۳۷۰.
۴۱. یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۱.
۴۲. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد واخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان ۱۳۶۶ش، ص ۲۱۱.
۴۳. صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی حسینی، زبدة التواریخ، چاپ اول، ترجمه رمضان‌علی روح‌الهی، ۱۳۸۰ش، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ص ۱۷۰ و ۱۷۲.
۴۴. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.
۴۵. همان، ص ۵۷۷.
۴۶. ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی نظام‌الملک، سیاست‌نامه، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹ش، ص ۱۹۹.
۴۷. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۹۴.
۴۸. عباس اقبال، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و یحیی ذکا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ش، ص ۱۰۵.
۴۹. کاتب اصفهانی، عماد‌الدین محمد بن صفی‌الدین، زبدة النصره و نخبه العصر، تحقیق: هوتسما، لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۶۰.
۵۰. قزوینی رازی، پیشین، ص ۲۲۱ و ۲۲۰.

۵۱. قاضی سید نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ش، ج ۱، ص ۸۵.
۵۲. همان، ص ۸۴ - ۸۵.
۵۳. حسن بن محمد قمی، پیشین، ص ۷۸.
۵۴. مصطفی صادقی، *کاشان در مسیر تشیع*، قم: انتشارات شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۰.
۵۵. همان، ص ۱۳۳.
۵۶. نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، *ذیل تفتة المصدر*، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی، نیوجرسی آمریکا: مؤسسه انتشاراتی زاگرس، ۱۳۸۶ش، ص ۱۳۹.
۵۷. قزوینی رازی، پیشین، ص ۳۹۵.
۵۸. عبدالکریم بن محمد سمعانی، *الانساب*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۴۲۶.
۵۹. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۸۶ - ۸۷.
۶۰. همان، ص ۸۷ - ۸۸.
۶۱. ابوعلی طوسی نظام‌الملک، پیشین، ص ۲۳۳.
۶۲. راوندی، پیشین، ص ۳۰ - ۵۲.
۶۳. زکریا بن محمد قزوینی، پیشین، ص ۱۶۶.
۶۴. سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر، ۱۳۶۴ش، ص ۹۱.
۶۵. زکریا بن محمد قزوینی، پیشین، ص ۲۱۹.
۶۶. حمدالله بن ابی‌بکر احمد بن نصر مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، لیدن: ۱۳۳۱ش، ص ۶۸.
۶۷. ولادیمیر واسیلی و بارتولد وویچ، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور - طالب‌زاده، تهران: توس، ۱۳۷۲ش، ص ۱۹۳.

۶۸. قزوینی رازی، پیشین، ص ۸۲.
۶۹. علی بن عبدالله بن بابویه منتجب‌الدین، الفهرست، تصحیح عبدالعزیز طباطبایی، تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۴۰۴ق، ص ۶۸، ۹۶، ۳۹ و ۱۱۸؛ صادقی، پیشین، ص ۱۶۰ تا ۱۶۵.
۷۰. صادقی، پیشین، ص ۱۷۸.
۷۱. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۹۹.
۷۲. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۸۸.
۷۳. زکریا بن محمد قزوینی، پیشین، ص ۶۵.
۷۴. عزالدین علی بن محمد ابن اثیر، الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۳ش، ص ۴۷، ج ۱۸.
۷۵. راوندی، پیشین، ص ۳۰ و ۳۹۵.
۷۶. یاقوت حموی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۹.
۷۷. نظام‌الملک، پیشین، ص ۱۸۰.
۷۸. زکریا بن محمد راوندی، پیشین، ص ۱۵۸، ۱۵۹ و ۳۹۴.
۷۹. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۹۹.
۸۰. منتجب‌الدین، پیشین، ص ۴۳.
۸۱. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۵۴.
۸۲. یاقوت حموی، پیشین، ج ۵، ص ۳۷۰.
۸۳. حمدالله مستوفی، پیشین، ص ۵۳ - ۵۵.
۸۴. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۹۴.
۸۵. همان.
۸۶. قزوینی رازی، پیشین، ص ۲۰۰.
۸۷. همان، ص ۴۳۷.
۸۸. همان، ص ۴۳۷ - ۴۳۸.
۸۹. همان، ص ۵۸۷.

۹۰. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۱۱۳.
۹۱. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۶۴.
۹۲. میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، قم: مرعشی، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۱۱۱.
۹۳. شیخ صدوق، امالی، بیروت: اعلمی، ۱۹۸۰م، ص ۱۱.
۹۴. افندی، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۱.
۹۵. منتجب‌الدین، پیشین، ص ۱۰۹.
۹۶. همان، ص ۵۳ و ۱۷۳.
۹۷. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۶۹.
۹۸. قزوینی رازی، پیشین، ص ۲۰۲.
۹۹. همان، ص ۲۰۲.
۱۰۰. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۱۱۴.
۱۰۱. همان، ص ۱۱۵.
۱۰۲. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۳۵۷.
۱۰۳. سید عبدالعزیز طباطبایی، معجم أعلام الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۷.
۱۰۴. همان، ص ۳۶۶.
۱۰۵. عبدالکریم بن محمد سمعانی، التحییر فی المعجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی سالم، بغداد: [بی تا]، ج ۲، ص ۱۲۵.
۱۰۶. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۹۹.
۱۰۷. قزوینی رازی، پیشین، ص ۲۰۰.
۱۰۸. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۲۸.
۱۰۹. افندی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۷ - ۲۷۸.
۱۱۰. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۹۹.

۱۱۱. همان، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.
۱۱۲. محمد بن محمد بن محمد بن نظام حسینی یزدی، *العراضة فی الحکایة السلجوقیة*، به کوشش مریم میرشمسی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ش، ص ۲۶.
۱۱۳. محمد بن خاوند شاه بن محمود میرخواند، *تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء والملوک والخلفاء*، به تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰ش، ج ۴، ص ۳۱۶۸.
۱۱۴. قزوینی رازی، پیشین، ص ۵۸۹.
۱۱۵. جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران*، ص ۳۹۹.
۱۱۶. ابن اثیر، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۶۴.
۱۱۷. منتجب‌الدین، پیشین، ص ۴۹.
۱۱۸. طباطبایی، پیشین، ص ۱۹۱.
۱۱۹. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، چاپ اول، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۳۸.
۱۲۰. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۱۰۱.
۱۲۱. قزوینی رازی، پیشین، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.
۱۲۲. همان، ص ۴۳۷.
۱۲۳. همان، ص ۳۹۸.
۱۲۴. همان، ص ۴۵۹.
۱۲۵. همان، ص ۲۳۱.
۱۲۶. محمد بن عبدالله بن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، [بی‌جا]: انتشارات سپهر نقش، ۱۳۷۶ش، ص ۲۶۱.
۱۲۷. همان، ص ۲۶۱.
۱۲۸. قاضی شوشتری، پیشین، ص ۹۰.
۱۲۹. مقدسی، پیشین، ص ۴۴۱.

۱۳۰. شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۷۱.
۱۳۱. سید علی موسوی نژادسوق، ستارگان پراکنده اسلام زمین، قم: کومه، ۱۳۸۵ش، ص ۴۸.
۱۳۲. همان، ص ۵۶.
۱۳۳. افضل‌الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی، عقد العلی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری نایینی، تهران: روزبهان، ۱۳۵۶ق، ص ۱۳۲.
۱۳۴. اصطخری، پیشین، ص ۱۶۷.
۱۳۵. جی. آ بویل، تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵ش، ج ۵، ص ۲۷۲.
۱۳۶. ناصر خسرو قبادیانی مروزی، سفرنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، ۱۳۷۲ش، ص ۶.
۱۳۷. عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، التدوین فی اخبار القزوین، تصحیح الشیخ عزیزالله العطاردی، تهران: نشر عطار، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۵۳۶.
۱۳۸. قزوینی رازی، پیشین، ص ۳۶.
۱۳۹. همان، ص ۱۱۰.
۱۴۰. همان.
۱۴۱. همان، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.
۱۴۲. همان، ص ۴۳۷.
۱۴۳. پرویز اذکایی، فرمانروایان گمنام، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۷ش، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.
۱۴۴. راوندی، پیشین، ص ۱۶۲ - ۱۶۵.
۱۴۵. علی بن محمد ابن اثیر، تاریخ کامل، برگردان حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰ش، ج ۱۳، ص ۵۴ و ۵۷.
۱۴۶. قزوینی رازی، پیشین، ص ۲۲۲.

۱۴۷. همان، ص ۲۲۴.

۱۴۸. منتجب‌الدین، پیشین، ص ۴۳، ۹۹ و ۱۳۰.

۱۴۹. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۹۸.

۱۵۰. ابن بطوطه، پیشین، ص ۲۴۶.

